

وزارت معارف و اوقاف صنایع مستظرفه

تاریخ ایران

برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدائی

از طرف وزارت معارف طبع و نشر شده است

طهران ۱۳۰۹

طبع سوم

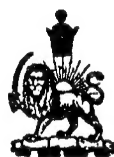
تاریخ ایران

برای تدریس در سال پنجم و ششم ابتدائی

از طرف وزارت معارف طبع و نشر شده است

طهران ۱۳۰۹

طبع سوم



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

برطبق تصویبنامه هیئت وزراء عظام مورخ نهم تیر ماه ۱۳۰۸ کتاب تاریخ ایران که از طرف وزارت معارف طبع و نشر شده باید در تمام مدارس ذکور و اناث منحصراً تدریس شود قیمت آن باجلد درتمام مملکت ٤ قران است بعنوان کرایه وحق‌الزحمه فروشنده درهیچ نقطه چیزی علاوه نخواهد شد.

۳۰ شهریور ۱۳۰۸

وزیر معارف و اوقاف وصنایع مستظرفه　　یحیی

مقدمه

این تاریخ مختصر ایران برای سال های پنجم و ششم مدارس ابتدائی بر طبق تقاضای وزارت جلیلهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه تألیف شد . چون متعلمین در سال چهارم ابتدائی تاریخ ایران را بنا بر روایت مورخین مشرق آموخته اند در این تألیف از سلسلهٔ پیشدادیان و کیان ذکری نمیرود .

محض تشویق و ترغیب شاگردان دراین کتاب وقایع تاریخی باحکایاتی چندآمیخته شد که معلم بعنوان قرائت وموضوع نگارش انشاء بشاگردان بیاموزد .

رشید یاسمی

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

درس اول

دولت ماد

در زمان قدیم دو طایفه آریائی نژاد درخاك ایران مسکن داشتند شمال و مرکز در دست قوم ماد بود وجنوب در تصرف طایفه پارس .

در ابتداء قوم ماد نیرومندتر بود و قوم پارس را در زیر فرمان داشت پادشاهان ماد چندی باقتدار درایران سلطنت کردند بزرگترین آنان سیاگزار نام داشت که برمملکت آشور دست یافت و دولت ماد را بمنتهای قدرت رسانید . جانشینان سیاگزار لیاقت وکفایت اورا نداشتند دولتشان بدست قوم پارس منقرض شد (٥٦٠ قبل از میلاد) پایتخت پادشاهان ماد شهرهمدان بود که آنرا حگماتانا میگفتند .

درس دوم

دولت هخامنشی

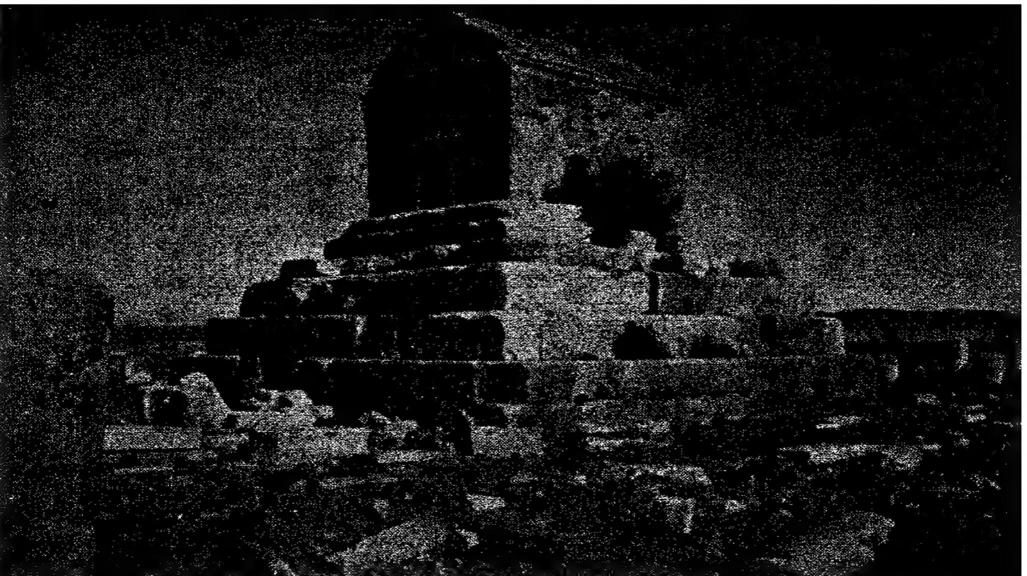
کورش کبیر

درجنوب ایران هخامنش نامی بسلطنت قوم پارس رسیده سلسلهٔ کوچکی تشکیل داده بود اولاد هخامنش ازسلاطین ماد اطاعت می کردند چون نوبت بکورش که ششمین پادشاه آن خاندان است رسید سرازفرمان پادشاه ماد باز زد و برتمام مملکت ایران دست یافت و دولت لیدی رانیز که درآسیای صغیر بود بتصرف آورد آنگاه بتسخیر ممالك شرقی شتافت .

در آن زمان بابل در بین‌النهرین شهر بسیار بزرگی بود که دیوار های بلند و محکم داشت وشط فرات‌از میان آن‌می گذشت کورش کبیر آنجا را محاصره کرد و چون راه ورود بشهر ندید لشکریان را فرمان داد تا آب فرات را برگردانیدند و از مجرای آن بشهر داخل شدندکورش با اهل بابل بمهربانی رفتار نمود و قوم یهود را که پادشاهان بابل باسارت آورده بودند آزادی بخشید و بولایت خود بازگردانید .

کورش در جنگی که باطوایف شرقی کردکشته شد (۵۲۹ قبل از میلاد) پایتختش شهر پازارگاد بود در دشت مرغاب فارس .

کورش کبیر از مردان بزرگ عالم است دولتی تشکیل دادکه بآن بزرگی تا آن زمان کس ندیده بود دلیر وکار دان و جوانمرد و مهربان بود باملل مغلوب بعدل و انصاف رفتار میکرد .



قبر کورش در فارس

درس سوم

کامبوزیا

کورش دو پسر داشت کامبوزیا و بردیا . چون کامبوزیا برتخت نشست در نهان برادر را بکشت و خود به مصر رفت و آخرین فرعون مصر را مغلوب کرد چون بایران باز می‌گشت در راه شنید که مردی گوماتا نام از طایفهٔ مجوس مدعی سلطنت شده و می‌گوید من بردیا پسر کورش هستم وبرای اینکه او را نشناسندبکسی روی نشان نمیدهد ایرانیان هم که از کشته شدن بردیا خبر ندارند دعوت او را پذیرفته اند .

کامبوزیا بعد از شنیدن این اخبار خود را کشت .

چون رفتار گوماتا موافق رسم بزرگان و شاهزادگان نبود و روی خود را بهیچکس نمی نمود ایرانیان در حق او بدگمان شدند هفت تن از بزرگان که یکی ازآنها دارا یاوش (دارا) نامداشت وازخاندان هخامنشی بود قهراً وارد قلعه گوماتا شدند چون روی اورا دیدند و از دروغ و حیلهٔ او آگاهی یافتند اورا بکشتند .

آن هفت نفر باهم قرار گذاشتند که اسب هر کدام در وقت طلوع آفتاب پیش از اسب دیگران شیهه بکشد اورا بپادشاهی قبول کنندمیرآخور دارا تدبیری کرد اسب اورا قبلاً بدان مکان برد و مادیانی باو نشان داد فردا صبح وقت طلوع خورشید اسبرا به همان‌جا برد آنحیوان بیاد روز پیش شیهه کشید وپادشاهی بدارا رسید .

(٥٢١ قبل ازمیلاد)

درس چهام

دارای کبیر

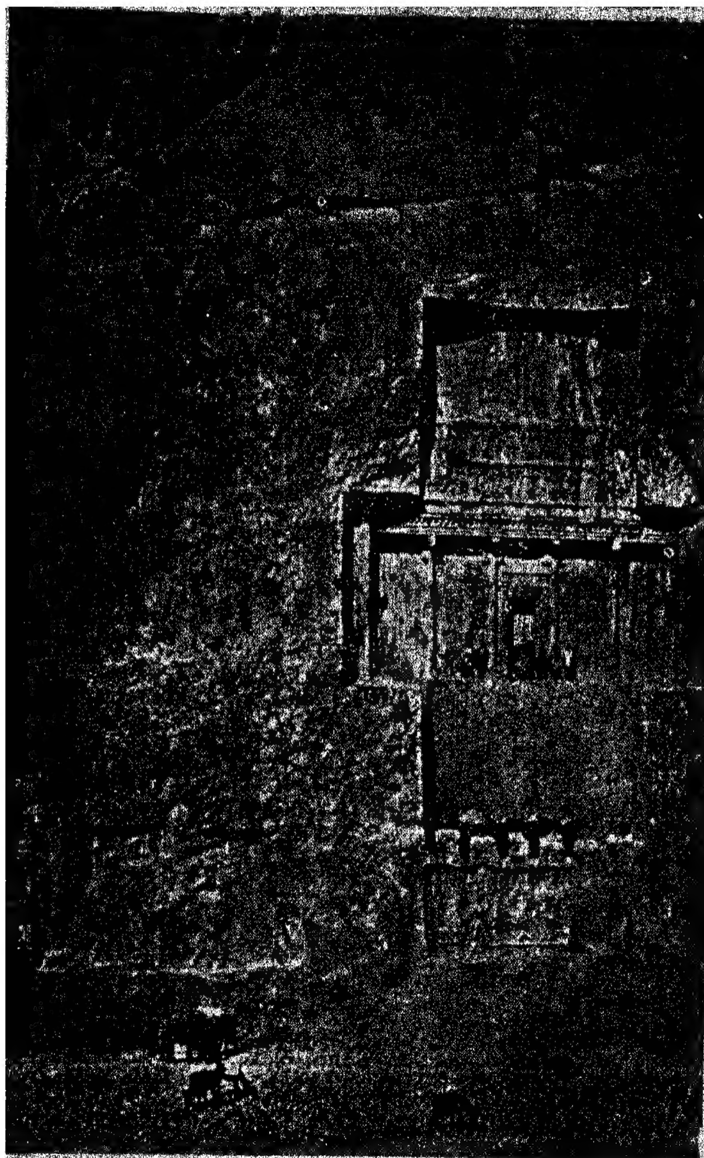
دارا پس از قتل گوماتای غاصب شورشیان ایالات را یکی پس از دیگری مغلوب و اسیر کرد آنگاه مملکت را بچندین ایالت قسمت کرد وبر هریك حاکمی گماشت . (۱)

و برای اینکه خللی در امور مملکت روی ندهد در نهان جاسوسان و مفتشان بشهرها میفرستاد که اخبار را باو اطلاع بدهند . باین ترتیب مملکت ایران منظم شد و مالیات که تقریباً صدو پنجاه ملیون پول امروز ایران بود وصول شد دارا نخستین پادشاهی است که در ایران سکه زده است مسکوکات اورا دَرِیْك می گفتند برای آسان شدن لشکر کشی و مسافرت دارا فرمان داد که راه های وسیع بسازند و در دریا کشتی رانی کنند .

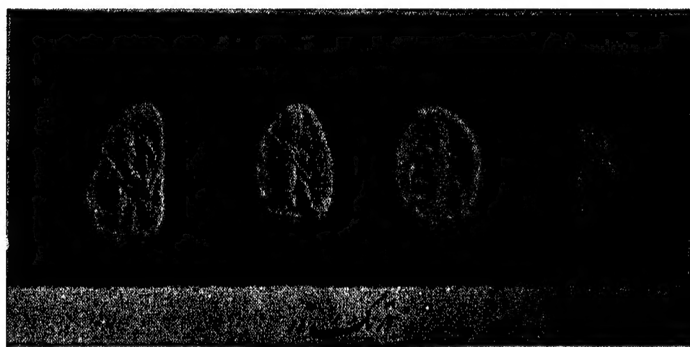
در هندوستان پنجاب و سند را مسخر کرد ودر خاك اروپا تراس و مقدونیه را گرفت و از رود دانوب عبور کرد مدت سلطنتش ۳۶ سال بود پایتختش پرسپلیس (تخت جمشید) درفارس و شوش درخوزستان بود در سنه ٤٨٥ قبل ازمیلاد وفات کرد قبرش درفارس است سلسله هخامنشی بعد از دارا دیگر ترقی نکرد و رفته رفته ضعیف شد .

---

(۱) حاکم را در آن زمان ساتراپ میگفتند .



قبر دارا



درس پنجم

جنگهای ایران و یونان

در اواخر عهد دارا یونانیان شورش کردند شهریار ایران سپاهی از راه دریا به آن مملکت فرستاد لکن طوفان کشتی های ایران را در هم شکست . دارا ازجانب خشکی با تن پایتخت یونان قشون فرستاد این‌لشکر هم در دشت ماراتن مغلوب شد و بایران باز گشت دارا میخواست لشکر بزرگی بسر کوبی یونانیان بفرستد اجل مهلتش نداد .

پسرش خشایارشا دویست هزار مرد جنگی بیونان فرستاد ولشکر اسپارت را شکست داد و پایتخت یونان‌را آتش زد اما در دریا کشتی‌های ایران مغلوب شد و این واقعه که معروف بجنك سالامین است دست‌ایران را از یونان کوتاه کرد و آن مملکت مستقل شد .

درس ششم

اردشیر دراز دست و دارای دوم

بعد از خشایارشا پسرش اردشیر اول معروف بدراز دست چهل سال پادشاهی کرد اهالی مصر راکه شورش کرده بودند باطاعت آورد و یونانیان را تنبیه کرد .

بعد از وفات او پسرش دارای دوم بسلطنت رسید (٤٤٠ قبل از میلاد) پادشاهی ضعیف و نالایق بود در عهد او مردم ایالات ایران‌طغیان کردند .

دارا پسر کوچك خودرا که کورش اصغر نام داشت بحکومت آسیای صغیر فرستاد .

چون دراین اوقات میان دوشهر معتبر یونان آتن واسپارت خلاف افتاده بود کورش اصغر اسپارت‌را یاری داد وبرآتن غالب ساخت ازاینرو اهل اسپارت باوی متحد و دوست شدند .

درس هفتم

اردشیر دوم

پسر بزرگتر دارای دوم که موسوم باردشیر دوم است درسال ۳۵۸ بجای پدر نشست .

برادرش کورش اصغر از آسیای صغیر بالشکری بزرك بایران روی آورد میان دوبرادر جنك افتاد کورش کشته شد ولشکرش متفرق گردید .

درسپاه این شاهزاده ده هزار نفر اسپارتی بودند که برخلاف سایر سپاهیان پراکنده نشدند بلکه متفقاً عقب نشستند وبسلامت ازخاك ایران گذشته بوطن خود رسیدند .

این عقب نشینی ده هزار نفر یونانی نشان میدهد که در آنعهد دولت هخامنشی تاچه پایه ضعیف بود که از عهدهٔ جلوگیری قشونی به آن کوچکی برنیامده است .

پادشاهی اردشیر دوم ٤٦ سال بود .

درس هشتم

اردشیر سوم و دارای سوم

اردشیر سوم بعد از پدر در سال ۳۵۸ بشاهی رسید این پادشاه مدت ۲۲ سال فرمانروائی کرد مردم مصر و فنیقیه و آسیای صغیررا که طغیان نموده بودند باطاعت آورد چون تندخو وسختگیر بود یکی سردارانش اورا هلاك کرد و کُدُمان نامی‌را ازدودمان هخامنشی سوم برتخت نشانید (۳۳۷ قبل از میلاد)

دارای سوم دوچار اسکندر مقدونی‌که دشمن قوی پنجه بود گردید اسکندر پسر فیلیپ پادشاه مقدونیه بود که یونان را هم دراطاعت داشت اگر چه جوان بود سودای جهانگیری اورا برانگیخت تاباشاهنشاه ایران‌پنجه در افکند . پس درسال ۳۳٤ ازیونان بخاك ایران قدم نهاد ولشکر دارا را در کنار رودخانه‌کرانیکوس شکست داد.

سال بعددارا شخصاً بمقابلهٔ اسکندر شتافت ودر شهرایسوس مغلوب گردید .

اسکندر مصر و شامات را بتصرف آورد و بار سوم پادشاه ایران را در اربیل شکست سخت داد دارا بمشرق ایران گریخت و بدست یکی ازسردارانش بهلاکت رسید وسلسله هخامنشی منقرض گردید .

(سنه ۳۳۰ سال قبل از میلاد)

مدت سلطنت این سلسله ۲۳۰ سال بود .

درس نهم

اخلاق و دین ایرانیان

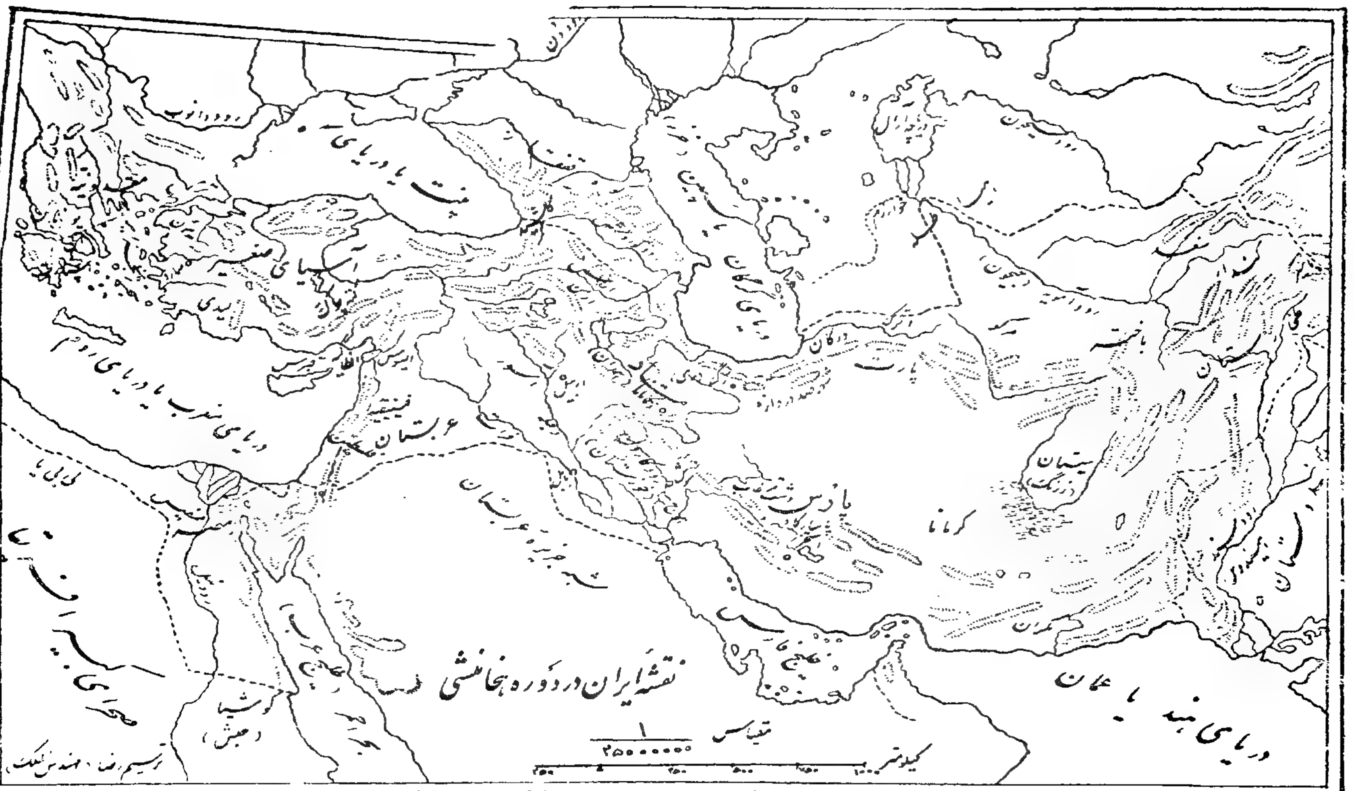
در دورهٔ هخامنشیان

ایرانیان قدیم درگفتار نیك وکردار نیك و اندیشهٔ نیك اهتمام بسیارداشتند . دروغ گفتن را ازگناهان بزرك میشمردند از تقلب وغیبت گریزان بودند هرگز خلاف پیمان نمی کردند .

فرزندان خودرا بسواری وتیراندازی عادت میدادند و بشاه‌پرستی واحترام بزرگان وامیداشتند .

در ابتداء مادها و پارس ها قوای طبیعت را مثل آب و خاك و باد و ماه و آفتاب و غیره می پرستیدند درحدود هزار سال قبل از میلاد زردشت پیغمبر ظهورکرد . کتاب دینی زردشتیان اوستا نامدارد و شرح آنرا زند گویند .

زردشتیان پروردگار را اهورمزدا می نامند که فاعل خیر و بخشاینده و مهربان است و فاعل شر را اهریمن گویند که آفریننده زشتی وناخوشی ودروغ است . ایرانیان معتقد بودندکه عاقبت اهورمزدا بر اهریمن غلبه خواهد یافت انسان بایدکارهای خوب از قبیل زراعت واحسان وراستگوئی وپاکیزگی پیشه کند تاخدا ازاوراضی شود واهریمن براو دست نیابد .



نقشهٔ ایران در دورهٔ هخامنشی
مقیاس
۱
۲۵۰۰۰۰۰۰
کیلومتر
دریای هند یا عمان
خلیج فارس
شبه جزیره عربستان
دریای گرگان یا خزر
دریای مغرب یا دریای روم
سیستان
کرمانا
پارس
مصر
صحرای کبیر افریقا

درس دهم

اسکندر وجانشینان او

اسکندر کبیر بعد از شکست دارای سوم بلاد معتبر ایران مانند بابل وشوش وپازارگاد وهمدان را مسخر کرد وعمارات سلطنتی تخت جمشید را آتش زد. آنگاه بهندوستان لشکر کشید واز راه جنوب ایران ببابل بازگشت ودرسن ۳۳ سالگی وفات کرد.

اسکندر جانشینی نداشت که ممالك پهناوراورا اداره کند سردارانش چندی بایکدیگر زدوخورد کردند عاقبت سه نفر از آنها مملکت اسکندر را میان خود قسمت کردند از اینقرار:

یونان ـ مصر ـ ایران.

سرداری که صاحب اختیار ایران شد سلوکوس نامداشت از این رو جانشینان اورا سلاطین سلوکی می‌نامند پایتختشان انطاکیه شام بود.

این‌سلسله علاوه برجنگهای داخلی ازطرف مشرق باطایفهٔپارت (اشکانیان) وازسمت مغرب باقشون روم درجنك بودند.

پارتها کم‌کم ولایات ایران را ازسلوکی‌ها گرفتند ودولت روم هم درسال ٦٤ قبل ازمیلاد بکلی آنسلسله را منقرض کرد ازاین تاریخ دولت روم باایران هم سرحد وهمسایه شد.

نتیجهٔ تسلط اسکندر وخلفای او در ایران رواج یافتن آداب وعلوم وزبان یونانی بود.

درس یازدهم

سلسله اشکانی

پارت ها قومی چادر نشین بودند که در ایالت خراسان به بیابان گردی روزگار می گذاشتند در عهد پادشاهان هخامنشی قدرت و اهمیتی نداشتند . چون شوکت هخامنشیان به آخر رسید وجانشینان اسکندر هم نتوانستند ممالك عظیمه او را به انتظام آورند در سال ۲٤۹ قبل از میلاد رئیس طایفهٔ پارت موسوم باشك دعوی استقلال کرد و جانشینان او که به سلاطین اشکانی معروفند کم کم دست پادشاهان سلوکی را از ایران کوتاه کردند و خود دولتی بزرك تشکیل دادند .

سلاطین این سلسله کلمه اشك را براسم خود علاوه می کردند .

پایتخت آنها ابتداء شهر صددروازه نزدیك دامغان بود بعد بطیسفون درکنار دجله منتقل گردید .

حدود ایران در زمان ترقی اشکانیان از سمت جنوب خلیج فارس وبحرعمان و از جانب مشرق رود سند و از طرف شمال کوهستان قفقاز و رود جیحون و ازسمت مغرب شط فرات بود .

اشکانیان قریب پانصد سال در ایران فرمانروائی کردند نصف این مدت را صرف غلبه برسلوکی ها نمودند و نصف دیگر را درجنك با دولت روم گذرانیدند پس مدت سلطنت اشکانیان را بدو دوره باید تقسیم کرد .

درس دوازدهم

جنك اشكانيان با پادشاهان سلوكی

بزرگترین پادشاه دورهٔ اول اشك ششم مهرداد اول است كه در سال ۱۷۰ قبل از میلاد به سلطنت رسید چون یكی از سلاطین سلوكی موسوم به آنطیوكوس كبیر در عهد پدر مهرداد كه اردوان اول نام داشت به ایران حمله آورده و قسمتی از هندوستان را هم مسخر كرده بود مهرداد بتلافی شكست پدر لشكر بجنك پادشاه سلوكی كشید تمام خاك ایران را از دشمن پس گرفت و بین النهرین و ارمنستان راهم بتصرف آورد . مهرداد بعد ازاین فتوحات مانند پادشاهان هخامنشی خودرا شاهنشاه خواند .

بعد از مهرداد پسرش فرهاد دوم بتخت نشست یكی از پادشاهان سلوكی سپاهی عظیم بجنك او آورد و بروی غالب گردید نزدیك بود باز مملكت ایران بتصرف سلوكی ها درآید . لكن پادشاه سلوكی مردی عیاش بود و لشكریانش نیز بعیش وطرب سرگرم و از كار دشمن فارغ شدند فرهاد دوم ناگهان برسر آنان تاخت وچنان شكستی بلشكر خصم داد كه بكلی دست سلوكی‌ها از ایران قطع شد .

فرهاد میخواست بشام رفته پایتخت سلوكی‌را تسخیر كند لكن قومی تورانی ازطرف مشرق بخاك ایران هجوم آورده و پادشاه اشكانی مجبورشد ازسلوكی‌ها دست برداشته بایران بازگردد . فرهاد درجنك باتورانیان كشته شد دیگر از سلاطین بزرك این دوره اشك نهم است كه مهرداد دوم نام داشت . این پادشاه تورانیهارا مغلوب كرد و بر مملكت ارمنستان دست

یافت واساس سلطنت اشکانیان‌را استوار کرد . درزمان مهرداد دوم دولت روم از اروپا به‌آسیا لشکر کشید وسروکار اشکانیان بادشمن جدیدی افتاد (۹۲ قبل ازمیلاد)

ازاین تاریخ دوره دوم سلطنت اشکانیان شروع میشود . جنگهای این دوره را بدو قسمت تقسیم باید کرد . قبل از میلاد و بعد از میلاد .

درس سیزدهم

جنك اشکانیان بادولت روم

قبل از میلاد

دولت روم پس از فتح بیشتر قطعات اروپا بقصد جهانگیری لشکر به آسیا فرستاد وسلسلهٔ سلوکی را درشام منقرض کرد و با دولت اشکانی همسایه شد . اشکانیان تا پایان سلطنت خود باروم درجنك بودند و ساسانیان هم در تمام مدت سلطنتشان با این دشمن بزرك زد وخورد داشتند خصومت‌ایران وروم قریب‌هفتصد سال دوام یافت ودراین مدت چندین بار باهم صلح کردند وباز بجنك پرداختند . در زمان اشکانیان ایران و روم برسر مملکت ارمنستان نزاع داشتند وهریك ببهانهٔ مدعی فرماندهی آن مملکت بودند

اولین پادشاهی که دراین دوره بارومیان پنجه‌درافکند اشك سیزدهم موسوم بارُدْ بود که درسنهٔ ۵۵ قبل ازمیلاد بسلطنت رسید ارُدْ ازپادشاهان معروف اشکانی است شهر طیسفون را درکنار دجله او ساخت و پایتخت قرار داد چون کراسوس سردار رومی بقصد تسخیر ایران به بین النهرین روی آورد ارد دو لشکر فراهم کرد یکی را خود بارمنستان برد و آن مملکت را مسخر کرد وسپاه دیگررا بسپاهسالار خودسورنا سپرد . سورنا لشکر روم‌را شکستی فاحش داد ویك نیمه ازرومیان را بخاك هلاك‌افکند



کراسوس سردار رومی هم بقتل رسید شام وارمنستان بایران تعلق گرفت .
پسر ارد موسوم به فرهاد چهارم در سال ۳۷ قبل از میلاد پادشاهی یافت و یکی از سرداران مشهور روم را که بایران تاخته بود شکست داد .
پس ازفرهاد مدتی دولت اشکانی دوچار اختلال وضعف بود حضرت عیسی علیه‌السلام در این زمان متولد شد .

درس چهاردهم

جنك اشکانیان با دولت روم

بعد از میلاد

دیگر از پادشاهان بزرك اشکانی بلاش اول است که درسال ۵۱ بعد ازمیلادجلوس کرد برادر خودرا که تیرداد نام داشت سلطنت ارمنستان بخشیدلکن امپراطور روم راضی نبود ناچار تیرداد باروپا رفت . امپراطور از او پذیرائی شایان کرد و تاج سلطنت ارمنستان را بدست خود بر سر او نهاد از این تاریخ میان ایران و روم دوستی واتحاد برقرار گردید .
درسال ۱۱٤ میلادی یکی از سرداران روم که تراژان نام داشت بعزم‌تسخیر ایران باسپاهی گران حرکت کرد سرتاسر بین‌النهرین را گرفت وبخلیج فارس رسید پادشاه اشکانی دراین وقت خسرو(اشك‌بیست‌وسوم) بود مردم را بر تراژان بشورانید و سردار رومی را مجبور بفرار کرد رومیان از این لشکرکشی‌هم سودی نبردند وبا ایران صلح کردند .
آخرین پادشاهان اشکانی اردوان چهارم که اشك بیست و هشتم‌است لشکر بجنك روم کشید درحوالی نصیبین شکستی فاحش برومیان وارد

کرد و مبلغی گزاف غرامت جنگ گرفت . این جنگ آخرین زد وخورد ایران و روم در عهد اشکانیان بود وبنصرت وفیروزی مملکت ماخاتمه پذیرفت .

اردوان چهارم بعد از این فتح نمایان بایران باز گشت . ایرانیان از سلطنت اشکانیان راضی نبودند وپیوسته چاره میجستند که اساس آنرا برهم زنند عاقبت یکی از بزرگان پارس موسوم باردشیر بابکان بمخالفت اردوان چهارم برخواست و اورا در دشت هرمزجان (خوزستان) سه بار شکست داد .

اردوان درجنگ با اردشیر کشته شد دولت اشکانی بعداز چهارصد وهفتاد سال منقرض گردید . (۲۲۶ بعد از میلاد)

درس پانزدهم

مذهب و آداب اشکانیان

مذهب اشکانیان درابتداء بت پرستی بود آفتاب وستارگان واموات را می‌پرستیدند وبعض حیوانات راهم ستایش میکردند چون بسلطنت رسیدند محض دلجوئی ایرانیان ظاهراً خودرا زردشتی گفتند بعض پادشاهان اشکانی مانند بلاش وغیره خدمات عمده بدین زردشتی کردند. لکن ایرانیان اشکانیان را بیگانه میدانستند وقلباً ازآنان متنفر بودند .

علت دیگر رنجش وآزردگی ایرانیان ازقوم پارت این بود که سلاطین اشکانی پیرو آداب و رسوم یونان بودند و خودرا دوستدار یونان لقب می‌دادند و این لقب را بخط یونانی برسکه های خود می‌نوشتند و به رسوم وعقاید ایرانی بی‌اعتنائی می کردند

خط میخی

خط پهلوی اشکانی

خط پهلوی ساسانی

اشکانیان از خود علوم وصنایع نداشتند. چون قومی صحراگرد وچادر نشین بودند وبسبب جنك بسیار که پیش میآمد غالباً درسفریادر اردوگاه می زیستند بشهر نشینی عادت نکردند و بساختن عمارات و ابنیه همت نگماشتند :

مهارت این قوم در فنون جنك بود خاصه تیر اندازی وسواری که در این دوهنر مشهور عالم بودند. سواران اشکانی چون با دشمن روبرو میشدند غفلتاً روی بگریز مینهادند دشمن ازپی آنان می‌تاخت ناگاه بازمی‌گشتند ولشکر خصم را که درحال پراکندگی بود شکست میدادند بزرگان وشاهزادگان پارت قدرت بسیار داشتند بعضی ازآنها درایالات دعوی سلطنت و استقلال میکردند چنانکه در یك زمان اتفاق میافتادکه‌چندین پادشاه‌در ایران فرمانروا بودند ازاینرو اشکانیانرا ملوك الطوایف خوانده اندلکن این ملوك دروقت جنك شاهنشاه بزرك را به لشکرومال مدد میکردند.

بزرگان وروحانیان اشکانی دردو مجلس بزرك فراهم می آمدند ودر کار های کشور رأی میزدند. انتخاب پادشاه نیز بسته بتصویب آندو مجلس بود.

درس شانزدهم

آغاز پادشاهی ساسانیان

نخستین ولایتی از ایران که بر اشکانیان بشورید فارس بودمرد باهمتی اردشیر نام از این ولایت برخاست وسلسلهٔ اشکانی‌رامنقرض کرد ودولتی عظیم تشکیل داد که مایهٔ افتخار ایرانیان ونظیر دولت هخامنشی است.

اردشیر پسر بابك بود واز این جهت او را بابکان میخوانند وچون یکی از اجداد او ساسان نام داشت پادشاهان این سلسله بساسانیان معروف شدند

وقتیکه اردشیر بطلب تاج وتخت برخاست اردوان چهارم آخرین پادشاه اشکانی در ایران سلطنت میکرد واو سه بار بااردشیر جنك کرد ودر سال ۲۲٦ میلادی کشته شد .

آنگاه اردشیر بفتح ولایات ایران پرداخت ابتداء کرمان وخوزستان وعراق را مسخر کرد پس از آن نواحی شمالی ایران را تا حدود ارمنستان گرفت .

درس هفدهم

پادشاهی اردشیر

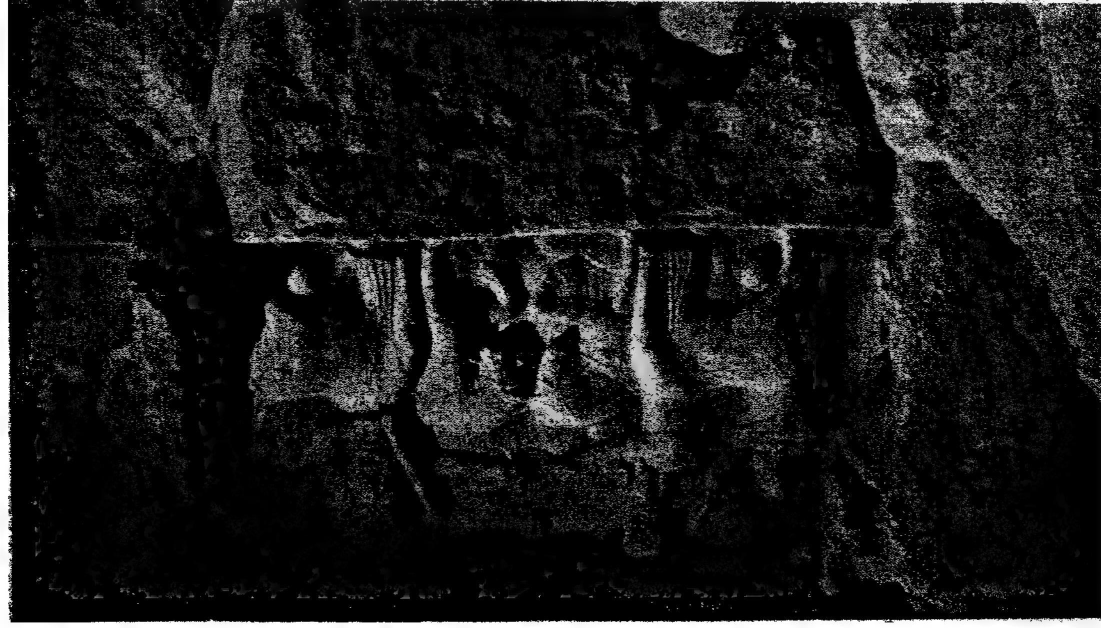
اردشیر پس از رسیدن بپادشاهی برخلاف اشکانیان که بدین زردشتی اعتنائی نداشتند وایرانیان را آزرده بودند بزرگان دین را محترم داشت وآتشکده را رونق داد و آداب ورسوم مذهبی ایرانیان که در دورهٔ اشکانیان متروك مانده بود ازنو رواج داد .

اردشیر بابکان حکام وپادشاهان کوچك اشکانی رابر انداخت و از جانب خود حاکم بولایات فرستاد وترتیب گرفتن مالیات رامنظم ساخت .

در آغاز کار پایتخت اردشیر شهر استخر فارس بود بعد مرکز سلطنت را در طیسفون پایتخت سابق اشکانیان (در کنار دجله)قرار داد .

چون دشمن بزرك ایران دولت روم بود اردشیر دربین النهرین با رومیان جنك کرد وامپراطور روم‌را شکست داد . آنگاه بر ارمنستان

ستیز ۱۱



دست یافت ویکی از شاهزادگان اشکانی راکه درآن‌ولایت سلطنت می کرد بهلاکت رسانید .

پادشاهی اردشیر ۱۵ سال بود نصایح گرانبها وسخنان حکیمانه بسیار باردشیر بابکان منسوب است که برای جهانداری ورعیت پروی بهترین سر مشق پادشاهان است گویند کتاب هائی درآئین پادشاهی واخلاق خسروان نگاشته واوقات فراغت را بنوشتن پندها ودستور های گرانبها میگذرانید ازجمله میگوید :

صحبت مردمان‌نیك اخلاق رانیکوومعاشرت مردمان پست‌اخلاق را فاسد میکند چنانکه باد اگر بر گل گذرد معطر شود واگر برپارگین وزد بوی ناخوش گیرد .

اردشیر فرزند خود شاپوررا پندهائی داده است وحکیم فردوسی آن پندها رادر شاهنامه آورده ازآن جمله این ابیات است :

بدان‌ای پسر کاین سرای فریب ندارد کسی شادمان بی نهیب
سرتخت شاهان به پیچد سه‌کار نخستین ز بیداد گر شهریار
دگر آنکه بیمایه را بر کشد ز مرد هنرمند بسر تر کشد
سه دیگر که‌با گنج خویشی کند بدینار کوشد که بیشی کند
رخ مرد را تیره دارد دروغ بلندیش هرگز نگیرد فروغ
سخن هیچ مسرای باراز دار که او را بود نیز دمساز یار
تو عیب کسان هیچ گونه مجوی که‌عیب آورد برتو برعیب گوی
مکن خوار خواهنده درویش‌را بر تخت منشان بد اندیش را

درس هیجدهم

شاپور اول

شاپورمانند پدرش اردشیر بعقل وکفایت معروف است درمدت سی سال پادشاهی خود آبادی بسیار کرده است در نزدیکی کازرون (فارس) شهری بنام شاپور و در خوزستان شهری موسوم بجندی شاپور بنا نهاد . در شوشتر بر رود کارون سدی بست که هم اکنون آثارش نمایان است .

شاپور دو بار با رومیان نبرد کرد دفعهٔ اول ارمنستان را جزو ممالك خویش ساخت و بار دوم والرین امپراطور روم را اسیر کرد بایران آورد وچندان در زندان نگاهداشت که وفات یافت . گویند شاپور برای اظهار جلال وشکوه هنگام‌سوار شدن پای برپشت امپراطور می نهاد وبر اسب می نشست .

در ایام سلطنت این شهریار مردی نقاش موسوم بمانی بایران آمد ومدعی پیغمبری شد .

گویند مانی روزی پیروان خودرا گفت من‌از شما جدا میشوم وبآسمان میروم وسال دیگر نزد شما می‌آیم . آنگاه در غاری پنهان‌شد در آن مدت کتابی منقش بتصاویر دلفریب وزیبا ساخته ازکوه فرود آمد وگفت این کتاب معجزهٔ من است . جمعی کثیر از دیدن آن صورت های‌دلربا به پیغمبری‌مانی ایمان آوردند . شاپور ابتداءدین اورا پذیرفت لکن پس‌از چندی ازدین او برگشت واو را از ایران بیرون کرد مانی درزمان پسر شاپور باردیگر بایران آمد وبامرپادشاه بهلاکت رسید .کتاب مانی‌را ارژنك یاارتنك مینامند .



درس نوزدهم

شاپور ذوالاکتاف

بعد از شاپور اول شش تن از سلاطین ساسانی قریب ٤٠ سال پادشاهی کردند لکن در ایام آنان واقعهٔ مهمی که سزاوار ذکر باشد رخ نداد جز آنکه نرسی ششمین پادشاه ساسانی بارومیان جنک کرد ابتداء فالح شد و در آخر از لشکر روم شکست یافت وقسمتی از ولایات غربی ایران بدست روم افتاد.

نهمین پادشاه ساسانی شاپور دوم است که کشور ایران را بمنتهای عظمت وشوکت رسانید وافتخارات سابق را تجدید کرد.

وقتیکه هرمز پدر شاپور فوت شد شاپور هنوز تولد نیافته بود بزرگان مملکت تاج را از بالای سر مادرش آویختند وطفل نازاده را پادشاه خواندند.

در ایام کودکی شاپور اعراب بایران تاختند ولی چون او بشانزده سالگی رسید همت به تنبیه آنان گماشت. بزرگان سپاه راجمع کرد وگفت تاکنون کودك بودم واز نرفتن بجنك معذور حال وقت رنج بردن ولشکر کشیدن است تاشاه زحمت نکشد کشور آسایش نیابد پس هزار تن از سران سپاه را پیش خواند وگفت هریك سواری آزموده باخود بیاورید من شمارا برای آن انتخاب کرده‌ام که توانگر وبزرك زاده هستید وطمع بمال دشمن نمیبندید وهر لشکر که درجنك ازغنیمت چشم بپوشد بردشمن غلبه خواهد کرد. پس باآن عده براعراب حمله کرد وشکست سختی بآنها داده گروهی رامقتول وگروهی را اسیر کرد.

آنگاه فرمان داد کتف مردان عرب را سوراخ کنند و طناب از آن بگذرانند از اینرو اعراب شاپور را ذوالاکتاف گفته اند یعنی صاحب کتف ها

درس بیستم

رزم شاپور با رومیان

شاپور دوم بعداز سرکوبی وتنبیه اعراب مصمم شدکه رومیان‌را از ولایاتی که‌در زمان نرسی متصرف شده بودند بیرون کنند پس لشکری عظیم فراهم آورد وامپراطوررا مغلوب کرد وشهرهای نصیبین وسنجار را که درشمال بین‌النهرین واقعند بدست آورد .

چندی بعد یکی از امپراطوران روم‌که ژولی‌ین نام‌داشت بخیال جهانگیری افتاد سپاهی گران بخاك ایران کشید و کشتی بسیار برشط فرات افکند پراز آذوقه وسلاح جنك. شاپور خاموش‌ماند تاسپاه دشمن نزدیك پایتخت رسید آنگاه برآنها حمله برد امپراطور در جنك کشته شد ورومیان مجبور بصلح گشتند ، دولت روم ایالاتی را که ازنرسی گرفته بود بایران پس داد وارمنستان را با چند شهر از بین النهرین بایران واگذاشت .

شاپور هفتاد سال باقدرت وشوکت تمام سلطنت کرد و بشاپور اعظم ملقب گردید .

وفاتش درسال ۳۷۹ میلادی اتفاق افتاد .

از هوشیاری ودانائی شاپور حکایتها آورده اند گویند وقتیکه‌شش سال بیش نداشت شبی در مداین بانك وفریاد وهیاهوئی بگوشش رسید

سبب پرسید گفتند مردم میخواهند از جسر دجله بگذرند چون راه عبور نیست ازدحام و فریاد میکنند شاپور گفت چارهٔ این کار آسان است فرمان دهید جسری دیگر بردجله ببندند تا آیندگان از یکی وروندگان از دیگری بگذرند وازدحام نکنند ،

درس بیست ویکم

یزدگرد اول

بعداز شاپور ذوالاکتاف چندی ایران از پادشاه بزرك و توانا محروم بود . در سال ۳۹۹ یزدگرد بسلطنت رسید .

این پادشاه پسر خود بهرام گور را از کودکی بیکی ازامرای عرب سپردکه اورا تربیت کند .

وفات یزدگرد بطور عجیبی اتفاق افتاد روزی اسبی بی زین وافسار دوان دوان نزدیك قصر یزدگرد آمد در آنجاایستاد اندام و شکل زیبای آن حیوان یزدگرد را خوش آمد فرمان داد تاآن اسب را بگیرند وزین کنند بندگان پیش رفتند لیکن اسب دست نداد . شاه خود نزدیك رفت وزین برپشت او نهاد ناگاه اسب لگدی انداخت وشاه را برزمین افکنده خود راه صحرا پیش گرفت یزدگرد از آن ضربت وفات یافت .

درس بیست و دوم

بهرام گور

وقتی که یزدگرد اول فوت شد پسرش بهرام در نزد اعراب بود بزرگان ایران سلطنت را بشخصی خسرو نام دادند. بهرام چون خبر یافت بایران آمد وتاج وتخت پدر را خواستار شد. اعیان مملکت تاج شاهی را میان دو شیر قوی پنجه نهادند وگفتند سلطنت از آن کسی است که این تاج را برگیرد. خسرو از بیم شیران قدمی پیش ننهاد ولی بهرام بمیدان رفت وهردو شیر راکشته تاجرا برداشته برسر نهاد فردوسی فرماید:

بزد بر سرش گرز بهرام گرد ... ز چشمش همه روشنائی ببرد
بر دیگر آمد بزد بر سرش ... فروریخت خون‌از سرش‌بربرش
جهاندار بنشست بر تخت عاج ... بسر برنهاد آن دل افروز تاج

این پادشاه که‌اورا بهرام پنجم‌گویند بعیش وکامرانی معروف‌است برخلاف پدربا ایرانیان خوشرفتاری کرد در زمان اومردم آسوده‌شدند وبشادمانی وطرب مشغول گشتند.

درعهد بهرام باز میان ایران وروم آتش جنگ بالا گرفت‌فتح وفیروزی نصیب لشکر ایران شد.

وقتی ببهرام خبر دادندکه‌خاقان ترك باسپاهی گران روی‌بایران نهاده است بهرام در ظاهر اعتنائی نکرد و بعزم شکار از پایتخت بیرون رفت صید کنان خودرا بلشکر دشمن رسانید وبیك شبیخون خاقان را کشته سپاهش را درهم شکست.



معروف است که بهرام شکار گور خر رابسیار دوست داشت واز اینرو بهرام گور لقب یافت .روزی درپی گوران اسب میتاخت ناگاه در باتلاقی فرو رفت واز نظر غایب گردید (٤٤٠ میلادی)

درس بیست وسوم

فیروز وقباد

فیروز نوهٔ بهرام گور بود درعهد او هیاطله که طایفهٔ تورانی بودند بایران دست اندازی کردند فیروز چندبار باآنان مصاف داد ومغلوب شد درجنك آخر هیاطله حیله کرده خندقهائی کندند وسر آنها راپوشیدند فیروز وجمعی از لشکر اودر آن خندقها افتادند وجان سپردند ایرانیان برادر فیروز راکه بلاش نام داشت سلطنت دادند پس از بلاش قباد پسر فیروز بپادشاهی رسید .

درعهد این شهریار شخصی مَزْدَك نام دعوی پیغمبری کرد جماعتی بدین اودر آمدند قباد هم پیرو مذهب اوشد. علمای دین زردشت واعیان مملکت برقباد شوریدند واورا از پادشاهی معزول کردند ،

قباد بقوم هیاطله پناه برد وبکمك آنان بار دیگر بتاج وتخت رسید اما ایندفعه پیروی مزدك راترك گفت واز زردشتیان دلجوئی کرد .

جنك بزرك قباد بالشکر روم وهیاطله بود وهردو دشمن را شکست داد مدت سلطنتش چهل سال و وفاتش درسنه ٥٣١ میلادی بود .

درس بیست و چهارم

انوشیروان عادل

خسرو انوشیروان که اعراب اورا کسری گفته اند یکی از پسران قباد است . بعداز پدر در سال ۵۳۱ بتخت نشست .

نخست بنظم امور مملکت پرداخت مزدك وتابعان اورا که موجب اغتشاش بودند برانداخت وچنان دررفع ظلم وفراهم آوردن وسایل آسایش رعیت کوشید که وی را عادل لقب دادند .

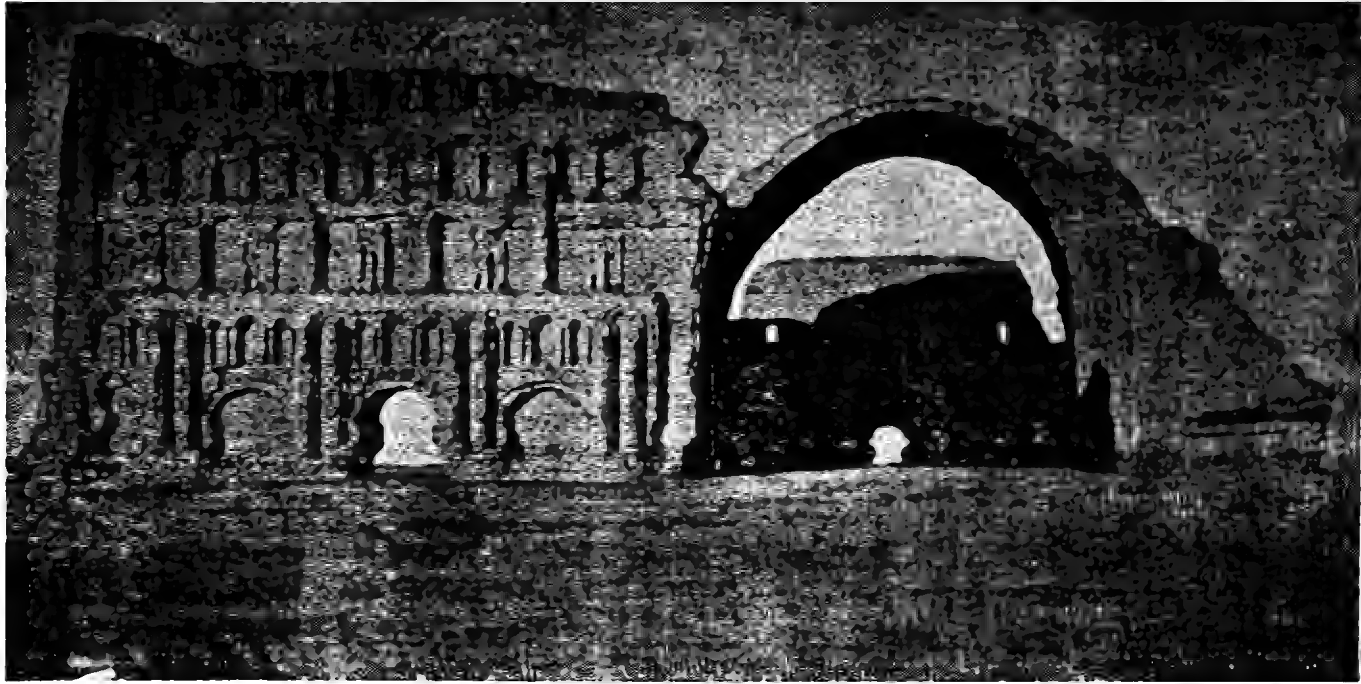
ازکارهائی که در خارج وداخل ایران ازاین پادشاه بظهور رسیده ثابت میشود که سزاوار این لقب بوده است هنوز هم این شهریار نزد ما ایرانیان محبوب ومحترم است وبنام نامی او مباهات میکنیم .

انوشیروان امور زراعت وتجارت را رونق داد مردم را بکار و کوشش واداشت حکما ودانشمندان ایرانی وبیگانه را اکرام ونوازش کرد وآنانرا بترجمه کتب علمی هند ویونان گماشت خود نیز هروقت از کار سلطنت فراغت می‌یافت بادانشمندان معاشرت میکرد .

وقتی بانوشیروان گفتند درهند کتابی است سراسر پند ونصیحت موسوم بکلیله ودمنه وی یکی از حکیمان دربار خودرا بهندوستان فرستاد تاآن کتاب را بایران آورد .

انوشیروان در اصلاح سپاه اهتمام بسیار داشت چنانکه خود نیز بلباس لشکریان در آمد امور مالیات را نیز انتظام داد ومحض افزودن جمعیت ایران مردم را بزناشوئی تشویق کرد .

ازپندهای انوشیروان بفرزندخود هرمز این چند بیت ازشاهنامه نقل می شود :



طاق کسری

تو بیدار باش و جهاندار باش | خردمند و راد و بی آزار باش
بدانش فزای و به نیکی گرای | که اوی است جان تورا رهنمای
بهر کار فرمان مکن جز بداد | که از داد باشد روان توشاد
چو نیکی کند کس توپاداش کن | وگر بد کند نیز پرخاش کن
همیشه یکی دانشی پیش دار | ورا چون روان وتن خویش دار
به بخشای بر مردم مستمند | زبد دور باش و بترس از گزند

درس بیست و پنجم

جنگهای انوشیروان

انوشیران درآغاز پادشاهی بادولت روم صلح کردتا بفراغت دشمنان داخلی مملکت را ازمیان بردارد . دولت‌روم هرسال مبلغی گزاف بانوشیروان میداد تا ازدستبرد لشکر ایران آسوده باشد بعداز چندسال شاهنشاه ایران بشام لشکر کشید وبا رومیان جنك کرد وشهر انطاکیه را بتصرف آورد بفرمان انوشیروان اهالی انطاکیه را بایران آوردند وشهری بنام رومیه ساختند واسیران رادر آن جای دادند . گویند این شهر تازه ازهر حیث شبیه انطاکیه شام بود .

ژوستی‌نین امپراطور روم چون خودرا درمقابل انوشیروان‌عاجز دید بادادن مبلغی شاهنشاه ساسانی را بصلح راضی کرد .

کسری بعداز صلح باروميان باخاقان ترك مصاف داد واورامغلوب کرد . دیگر از فتوحات انوشیروان گرفتن یمن وقسمتی ازعربستان‌است سالها این مملکت در دست ایرانیان بود .

خاقان ترك محض تلافی شکستی که باو رسید با امپراطور روم همدست شدواز دوطرف بایران روی آوردند شهریار ساسانی رومیان راشکستی فاحش دادوباز بدادن خراج سالیانه مجبور کرد .

این فتوحات نمایان وجنگهائی که باهیاطله کرد انوشیروان رادر جهانگیری معروف عالم ساخت وتوان گفت که در جهانگشائی وجهانداری در پادشاهی شرق وغرب کمتر نظیر اودیده شده است .

مدت سلطنتش چهل وهشت سال و وفاتش در ۵۷۹ بودحضرت محمدبن عبدالله(ص) درعهد انوشیروان عادل درمکه تولد یافت.

یکی از اشخاص مشهور زمان انوشیروان بزرك مهر وزیر است که بعربی اورا بوذر جمهر می گویند حکیمی دانشمند وبزرگوار بود پند های گرانبها ونصایح سودمند ازاو مذکور است ازجمله گوید :

ضایعترین ساعات زندگانی تو آنساعت است که نیکی توانی کرد ونکنی .

ازجوانان شرم ودلیری واز پیران دانش وآهستگی پسندیده است مرد کامل آنست که کم گوید وبیش شنود وبسیار داند . هرکس دروغ نگوید وبزبان کسی را نرنجاند ودر معامله ستم نکند مردم اورا گرامی شمرند آن تلخ که آخر شیرین گردد . صبر است وآن شیرین که سرانجام تلخ شود : شتاب است .

درس بیست و ششم

خسرو پرویز

یکی از پادشاهان معروف سلسله ساسانی خسرو پرویز است که

در سال ۵۹۰ پادشاهی یافت .این شهریار فرزند هرمز پسر انوشیروان است .

هرمز در یازده سال مدت سلطنت خود بعکس انوشیروان ظلم فراوان کرد ویکی از سرداران بزرك خود را که بهرام چوبینه نام داشت رنجانید .

بهرام چوبینه عاصی شد ومردم ایران هرمز را از میان برداشتند وپسرش خسرو را بجای اونشانیدند چون خسرو پرویز بتخت نشست بهرام چوبینه از اوهم اطاعت نکرد کار بجنك کشید خسرو پرویز مغلوب شد وبروم گریخت .

قیصر روم که موریس نام داشت لشکری بمدد او روانه ایران کرد . خسرو بیاری سپاه روم بهرام چوبینه را شکست داد وتخت وتاج را بدست آورد .

موریس امپراطور روم که خسرو پرویز را یاری داده بود بدست شخصی فکاس نام کشته شد وپادشاه ایران بخونخواهی او لشکر بروم فرستاد وشام و مصر را تصرف کرد در این جنك دار حضرت عیسی بدست ایرانیان افتاد اتفاقاً مرد شجاعی هرقل نام (هراکلیوس) در این اوقات بامپراطوری روم رسید وسپاه ایران را شکست داد حتی خسرو پرویز را بگریختن از پایتخت خود مجبور کرد .

چون خسرو پادشاهی عشرت طلب وخوشگذران ومغرور بود بعداز این شکست بزرگان ایران اورا از پادشاهی معزول کردندوپسرش را که شیرویه نام داشت سلطنت دادند .

پرویز ببسیاری گنج ومال وشوکت وجلال معروف است ازعلائم

خود خواهی وغرور او یکی این بود که نامهٔ پیغمبر اسلام‌را پاره کرد وگفت محمد چرا نام خودرا پیش‌از نام من نوشته است .

مدت سلطنت او ۳۸ سال بود .

درس بیست وهفتم

یزدگرد سوم

شیرویه پس ازهلاك خسرو پرویز بنام قباد دوم بتخت نشست و باقیصر روم صلح کرد ودر مدت یکسال ایران را از مردان کافی تهی کرد وارکان سلطنت را چنان سست نمود که مهیای انقراض شد بعد از او چند تن از سرداران ودودختر خسرو پرویز پوراندخت و آزر میدخت صاحب تاج و تخت شدند لکن پادشاهی هیچیك دوامی نکرد عاقبت بزرگان ایران در سال ۶۳۲ میلادی [مطابق سال دهم هجرت] یزدگرد نامی‌را ازاخلاف خسرو پرویز یافتند وافسرخسروی برسر او نهادند .

بسبب عیاشی وبیمبالاتی خسرو پرویز و سفاکی وبی باکی پسرش شیرویه سلطنت ساسانی چنان ضعیف شده بود که یزدگرد با وجود کفایت ولیاقتی که داشت از عهده نگاهداری آن برنمی آمد مسلمانان از عربستان بایران روی آوردند وپس‌از چند جنك مداین پایتخت ساسانیان را مسخر کردند ویزدگرد فراری ومقتول شد (۶۵۱میلادی ۳۱ هجری) ودولت عظیم الشأن ساسانی که بیش‌از چهار صدسال برپای بود منقرض گردید وایران جزء ممالك اسلامی شد .چنانکه شرح آن‌بیاید



درس بیست وهشتم

اعراب

عربستان مملکتی ریگستانی وبی آب و علف است . اعراب که ساکنین این مملکت انداز زمان قدیم قومی بیابان گرد وچادرنشین بوده اند وبشتر چرانی روزگارگذرانیده بطلب چرا خور وآب ازجائی بجائی کوچ میکرده اند . این قوم وحشی تاظهور دین مبین اسلاماهمیت واعتباری نداشتند شغل عمدهٔ آنان جنگهای داخلی وغارت مسافرین وقوافل بود

در اوقات معین دربعض نقاط گرد آمده هر قبیله متاع خود را بمعرض فروش میگذاشت . مشهور ترین این بازار های عمومی سوق عکاظ نام داشت در نزدیکی شهر مکه . شعرای معروف بآنجا آمدهدر حضور جمع قصاید خودرا میخواندند وفصیح ترین قصایدرا درخانهٔ کعبه می آویختند وآنهارا معلقات می گفتند اعراب بت پرست بودندوهرقبیله بتی درخانهٔ کعبه نهاده وهرسال بزیارتش میشتافت .

معتبر ترین بلاد عربستان شهر مکه بود که زیارتگاه عموم قبایل ومرکز عمدهٔ تجارت محسوب میشد . دراین شهر قبیلهٔ قریش مسکن داشت پیغمبر اسلام محمدبن عبدالله(ص) از آنطایفه است دورهٔ قبل از اسلام راکهاعراب درظلمت نادانیوبت پرستی بودند عهد جاهلیتمینامند



درس بیست ونهم

محمدابن عبدالله «ص»

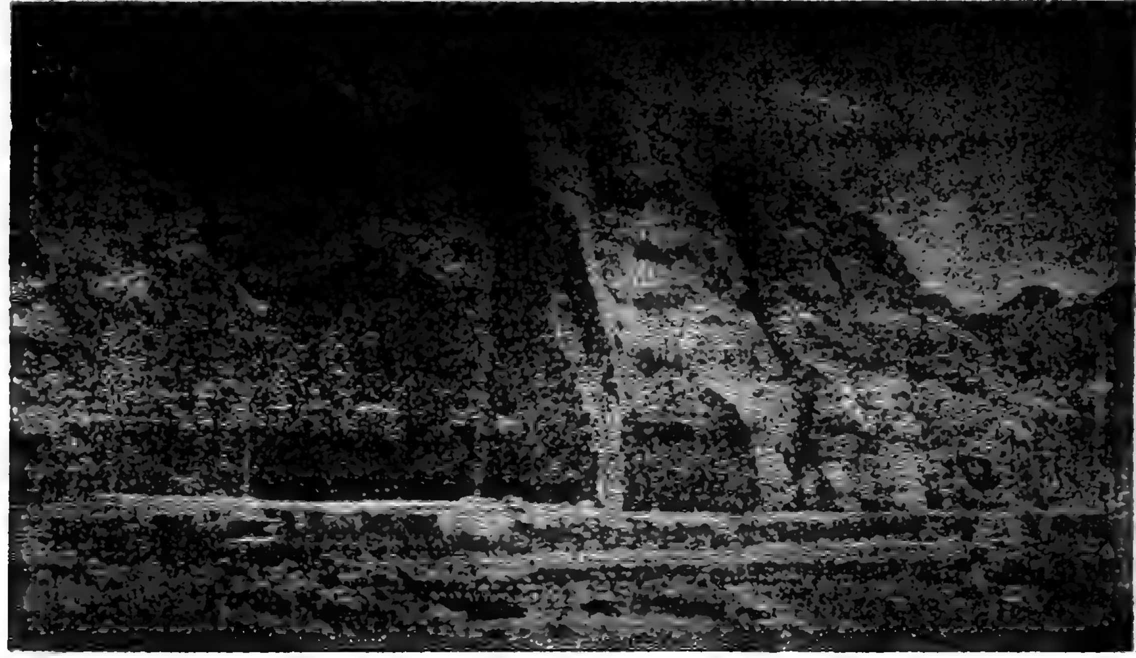
اجدادحضرت محمد «ص» از بزرگان قریش بودند وشغل پرده داری خانه کعبه که نزد اعراب بسیار محترم بود بآنان تعلق داشت .

حضرت درسال ۵۷۰ میلادی تولدیافت . چون درایام کودکی پدرو مادرش زندگانی را وداع گفتند عبدالمطلب جد آنحضرت وابوطالبعم او بنگاهداری وسر پرستیش همت گماشتند .

ابوطالب مثل سایر بزرگان قریش بتجارت مشغول بود دربعض سفرها محمد « ص » را نیز باخود بشام میبرد . دراین مسافرت هاچنان آثار درستی و امانت از آن حضرت ظاهر گشت که او را محمد امین خواندند .

یکی از زنان متمول قریش که خدیجه نام داشت وتجارت‌میکرد آوازهٔ امانت وکفایت حضرت را شنیده اورا ازجانب خود بشام‌فرستاد. حضرت در این سفر کارهای تجارت را بخوبی انجام داد وقسمی امانت وپاکی از او ظاهر شد که خدیجه امور خود را باو واگذاشت وخودنیز بعقد او در آمد .

حضرت غالباً درکوه های اطراف مکه بعبادت و گوشه نشینی میپرداخت درچهل سالگی شبی ندائی شنید که توپیغمبر خدائی‌ازآنوقت حضرت اعراب را بپرستش خدای یگانه و ترك بت پرستی خواند قبل از همه خدیجه وعلی‌بن ابیطالب «ع» که طفلی خرد سال بود بدین اسلام در آمدند این سال‌را سال بعثت حضرت برسالت می گویند .



طاق بستان - کرمانشاه

پیغمبر چندسال بدعوت اعراب مشغول بود جز عدهٔ قلیلی اسلام نیاوردند کفار بت پرستی راترك نمی گفتند و به پیغمبر وپیروانش صدمات بسیار میرسانیدند تابجائی که مسلمانان ازبیم جان بحبشه گریختند خودپیغمبر نیزچندی دراطراف مکه پنهان میزیست . چون کفار قصد کشتن او داشتند بیش از آن توقف درمکه را جایز ندید ودرسال ۶۲۲ بشهر دیگر عربستان که مدینه نام دارد رهسپار گردید .

این سال را که حضرت ازمکه بمدینه هجرت فرمود مسلمانان مبداء تاریخ خود قرار دادند .

درس سی ام

غزوات حضرت رسول «ص»

پیغمبر بعد ازهجرت یازده سال بقیهٔ عمر مبارك را درمدینه گذرانید اساس دین اسلام رامحکم کرد واحکام شریعت مطهره را بمسلمانان آموخت جنگهائی را که پیغمبر باکفار کرده است غزوات می گویند مشهورترین آنها غزوهٔ بدراست مسلمانان درمیان مکه ومدینه درمکانی که بدر نامداشت کفار مکه را شکست دادند .

دیگر غزوهٔ احد است ، دراین جنك لشکر اسلام مغلوب وپیغمبر مجروح وحمزهٔ سیدالشهدا عم حضرت شهید گردید .

درسال پنجم هجرت کفار مکه مدینه را محاصره کردند مسلمین بدستور سلمان فارسی که از اصحاب پیغمبر بود خندقی کندند و دشمن را از ورود بشهر مانع شدند دراین جنك که بغزوهٔ خندق معروف است علی «ع» یکی ازپهلوانان لشکر کفار را که عمروبن عبدود نام داشت هلاك

کرد کافران مجبور بمصالحه شدند وبمکه بازگشتند حضرت رسول با یهودان وبت پرستان عربستان جنگهای دیگر نیز کرد و آنان را بدین اسلام مشرف ساخت .

درسال هشتم هجرت حضرت بمکه روی آورد کفار تسلیم شدند و شهر بدست لشکر اسلام افتاد پیغمبر بخانه کعبه درآمد و بت های قبایل عرب را بشکست . پس ازاین فتح درسر تاسر عربستان مخالفی باقی نماند .

حضرت درسن ۶۳ سالگی یازده سال بعد ازهجرت رحلت فرمود

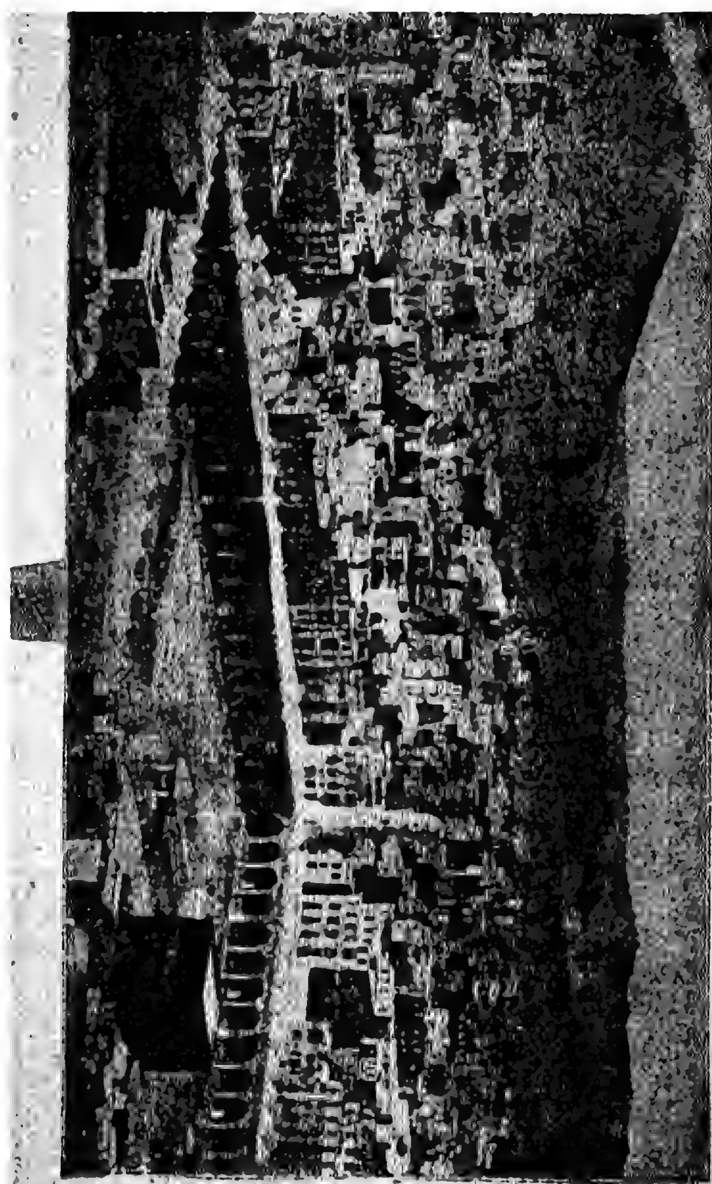
درس سی ویکم

ابوبکر

باعتقاد شیعیان حضرت رسول علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام راجانشین خود قرار داد لکن سنیان این مطلب را قبول ندارندومعتقدندکه‌حضرت خلیفه معین نکرد .

پس ازرحلت رسول‌خدا میان اصحاب خلاف افتاد هردسته‌شخصی را لایق جانشینی پیغمبر میدانستند تاآنکه جمعی باابوبکر پدرزن‌حضرت بیعت کردند وخلافت براو قرار گرفت .

در دو سال وسه ماه مدت خلافت ابوبکر قبایلی که از اسلام‌بر گشته بودند بازقبول‌مسلمانی کردند لشکر اسلام اشخاصی راکه بدروغ دعوی پیغمبری داشتند برانداختند از جمله این پیغمبران دروغی مسیلمه کذاب بود که بامسلمین مقاومت کرد ومغلوب شد مسلمین درزمان ابوبکر باردیگر تمام‌عربستان را باطاعت خود درآوردند خالدبن ولید ملقب بسیف‌الله



که سرداری نامدار بود بخاک ایران تاخت وقسمتی ازاراضی بین‌النهرین را بتصرف آورد . مسلمین درشام نیزبرلشکر روم غلبه کردند درزمان ابوبکر حمله مسلمانان بدو همسایه بزرك عربستان یعنی دولت ایران و روم شروع شد اما فتح کامل لشکر اسلام در عهدعمر اتفاق افتاد .

درس سی ودوم

عمر

ابوبکر عمربن خطاب را پس‌ازخود خلیفهٔ مسلمانان قرارداد (۱۳ هجری) . عمر مردی باتدبیر وزیرك بود در زمان او امورخلافت رونق یافت وطرز مالیات گرفتن ازروی ترتیبی که در ایران مرسوم بود متداول گردید .

عمربایران وروم لشکرکشیدخالدبن ولید دریرموك شام باروميان که چهار برابر بیشتر ازمسلمین بودند حرب کرد وشکستی فاحش بر آنان وارد آورد فتح یرموك مسلمانان را برتمام شامات تسلط بخشید ازطرف دیگر عمروبن عاص مملکت مصررا مسخر کرد .

درسال ۲۳ هجری ابولؤلؤ نام ایرانی عمررابزخم کاردبقتل‌رسانید ازوقایع زمان این خلیفه فتح ایران وانقراض دولت ساسانی بود .



درس سی وسوم

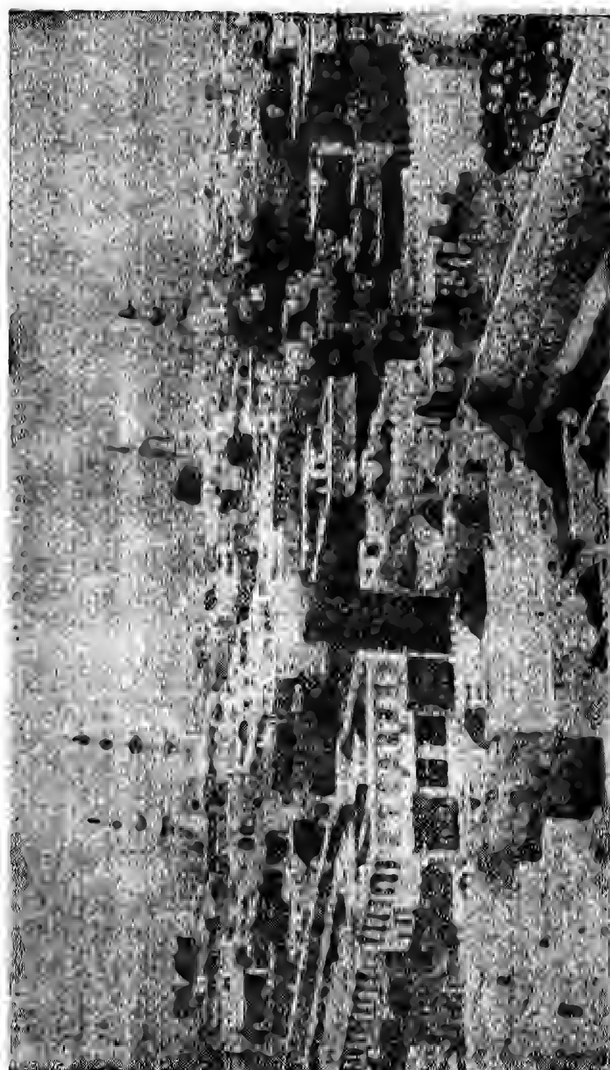
جنك قادسیه

مهمترین جنگی که بین ایرانیان و اعراب اتفاق افتاد درقادسیه نزدیك کوفه بود این جنك سه شبانه روز دوام یافت . ابتداء اسبان عرب از دیدن فیل های لشکر ایران بوحشت میافتادند ومسلمین مجبور بفرار میگشتند امادرآخر اسبان بدیدن فیل انس گرفتند ودیگر نگریختند

شب آخر بادی سخت بر خاست وریك بیابان را بروی ایرانیان پاشید ولی اعراب که پشت بباد داشتند صدمهٔ ندیدند .

رستم فرخ زاد سردار بزرك ایران که مجروح شده بود خود را در نهری افکند لکن یکی ازاعراب ازپی او به آب فرو رفت اورا بیرون کشیده بقتل رسانید و خودبرتخت او برآمد وفریاد برآورد که قسم بخدا سردار بزرك راکشتم . ایرانیان ازشنیدن این خبر روبفرارنهادند وتامداین عنان باز نکشیدند درفش کاویانی که علمی بزرك وجواهر نشان بود بدست اعراب افتاد .

یکسال ونیم بعد از این واقعه سعدبن ابی‌وقاص سردار لشکر اسلام بپایتخت ایران حمله برد یزدگرد سوم گریزان خودرا بحلوان (سرپل زهاب) که مقامی مستحکم بود رسانید اعراب بپایتخت ساسانیان وارد شدند وگنجها وخزینه های خسروان ایران را تصرف کردند . مسلمانان از دیدن طاق کسری که عمارت سلطنتی بود چنان بحیرت افتادند که سر از پا نمی‌شناختند چیزها در این قصر یافتند که ندیده ونشنیده



بودند فرش بهارستان را که مرصع بجواهر بود قطعه قطعه کردند در خزینه پادشاهی اسبی دیدند تماماً ازطلا که زینش از نقره گوهر نشان بود و شتری ازنقره وکره شتری از زرناب بدست آوردند جامه یزدگرد ومهر انوشیروان واسلحهٔ خسرو وپرویز هم بچنك اعراب افتاد این مال فراوان را فاتحین میان خود قسمت کردند وسهم خلیفه را هم بمدینه فرستادند .

درس سی وچهارم

جنك جلولا و نهاوند

یزدگرد درجلولا نزدیك قصر شیرین با اعراب جنگی سخت کرد بازهم فتح نصیب مسلمانان شد و شاه ایران بری گریخت دریکی از جنگها هرمزان سردار ایرانی اسیر شد اورا بمدینه نزد عمر بردند هرمزان در مجلس عمر آب خواست چون ظرف آب را بدست گرفت باحال تشویش واحتیاط باطراف نگاه میکرد چنانکه گوئی میترسد دروقت آب خوردن اورا بکشند عمر گفت مطمئن باش تا این آب را نیاشامی کشته نمیشوی هرمزان فوراً آب را برزمین ریخت و عمر بنا برقولی که داده بود دیگر نتوانست اورا بقتل رساند .

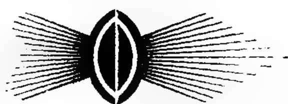
یزدگرد لشکری بزرك درنهاوند جمع آورد ومدتی جلو لشکر عرب را گرفت . چون ایرانیان درمکان مستحکمی جای داشتند لشکر عرب نمیتوانست برآنان دست یابد ناچار شهرت دادند که عمر مرده است وقشون خودراعقب کشیدند ایرانیان فریب خوردند وازپی خصم فراری

تاختند . چون از آن محل محکم بیرون آمدند مسلمین باز گشتند وشکستی عظیم بآنها وارد آوردند . این جنك را اعراب فتح‌الفتوح می‌نامندزیرا که دولت ساسانیان پس از این شکست بکلی منقرض شد ویزدگرددر شهرهای ایران هراسان وگریزان هرشب درجائی وهرروز درمکانی‌بسر برد تاپس از ده سال درمرو بدست آسیابانی که طمع درلباس گرانبهای او بسته بود کشته شد دراینوقت شاهنشاه ایران بیش از ۳۴ سال نداشت .

درس سی وپنجم

عثمان

بعد ازعمر عثمان بن عفان خلافت یافت عثمان لیاقت و تدبیرے نداشت هرچند سرداران اسلام فتوحات سابق را در شرق وغرب‌ادامه دادند لکن وضع داخلی خلافت، در عهد عثمان دوچار فساد وخرابی گردیدکارها ازدست خلیفه بیرون رفت و بچنك اقوام وکسان او افتاد درهر ولایتی شخصی دم از استقلال زد . عاقبت مسلمانان ازعثمان آزرده شدند و در سال ۳۵ هجری وی را کشتند و امر خلافت بر علی‌بن ابی‌طالب داماد وپسر عم پیغمبر قرار گرفت . ابوبکر وعمر و عثمان وعلی را سنیان خلفای راشدین گویند . شیعیان خلافت را خاص علی « ع » میدانند وسه خلیفه مقدم براورا قبول ندارند .



درس سی وششم

علی علیه السلام

چون حضرت علی «ع» بمقام خلافت رسید طلحه و زبیر که از اصحاب پیغبر بودند باعایشه زوجهٔ حضرت رسول همدست شدند و با امیرالمؤمنین بنای مخالفت گذاشتند و آن حضرت را بقتل عثمان متهم کردند . علی «ع» دربصره با آنها جنك کرد طلحه وزبیر مقتول شدند وسپاهشان مغلوب گردید . چون دراین واقعه عایشه بر شتر نشسته بمیدان آمد این جنك را وقعهٔ جمل نام نهادند .

علی «ع» کوفه را که زمان عمر ساخته شده بود مرکز خلافت قرار داد بعد ازجنك جمل تمام ممالك اسلامی مطیع امیرالمؤمنین علی«ع» شد مگر شام که معاویه در آنجا حکومت داشت و مدعی خلافت بود معاویه پیراهن عثمان را در مسجد دمشق آویخته و بمردم می گفت علی قاتل عثمان است . پس میان حضرت و معاویه کار بجنك کشید دولشکر درصفین باهم جنگها کردند و چون نزدیك شد که سپاه علی غالب گردد لشکر معاویه قرآن ها بر سر نیزه کردند گفتند ما همه پیرو این کتابیم ونباید باهم جنك کنیم باین خدعه آتش جنك را خاموش ساختند وقطع گفتگو را بحکمیت واگذاشتند درمجلس حکمیت نمایندهٔ علی«ع» فریب خورد وخلع علی را ازخلافت اعلان کرد لکن طرفداران حضرت نپذیرفتند ودولشکر ازهم جدا گشتند .

بعد ازجنك صفین علی«ع» خوارج راکه سربطغیان برداشته بودند مغلوب کرد وعازم جماهٔ بشام گردید در این وقت یکی ازخوارج موسوم

بعبدالرحمن بن ملجم در ۱۹ رمضان سال چهلم هجری آن حضرت را باشمشیر زهرآلود درمسجد کوفه شهید کرد مدت خلافت علی علیه‌السلام قریب پنجسال بود .

مسلمانان بعد ازعلی «ع» باامام حسن علیه‌السلام بیعت کردندولشکری بجنك معاویه بیاراستند لکن کار بمصالحه کشید امام حسن ازخلافت کناره کرده وپس ازقلیل مدتی مسموم وشهید شد .

درس سی وهفتم

امویان

معاویه مؤسس خلافت بنی امیه درسال ٤١ هجری بمسند فرمانروائی نشست و بتقلید پادشاهان ایران وروم دربار ودستگاهی خسروانه ترتیب داد وخلافت را درخانواده خویش موروثی کرد.

درعهده معاویه لشکر اسلام شهر قسطنطنیه را محاصره کرد لکن بفتح آن نائل نگشت مدت خلافت معاویه ۱۹ سال ووفاتش درسال ٦۰ هجری بود .

پس از معاویه پسرش یزید بسلطنت رسید وباحضرت امام حسین علیه‌السلام که بیعتش را نمی‌پذیرفت بنای خصومت گذاشت ولشکر بجنك او فرستاد درکربلا آن حضرت چند روز محصور وبانواع محن ومصائب مبتلا بود ودر دهم محرم سال ٦١ هجری خود و اولاد و پیروانش بشهادت رسیدند . این رفتار یزید نسبت بخاندان پیغمبر وقتل وغارتی که بامر او درمکه و مدینه رخ داد واعمال زشت دیگر که در مجالس از اوسر میزد نامش را در تاریخ ننگین و سزاوار لعن ونفرین ساخته است ،

غیر از معاویه ویزید دوازده تن دیگر از بنی امیه بخلافت رسیدند وبعض آنها اقتدار و شوکت فوق‌العاده یافتند از جمله عبدالملك بن مروان وپسرش ولید است که فتوحات بسیار درافریقا وترکستان کردندحجاج بن یوسف که بخونریزی وبیرحمی وبی‌باکی معروف است یکی از سرداران عبدالملك وامیر خراسان وعراق بود درزمان ولیدبن عبدالملك شمال افریقا بتصرف مسلمانان درآمد وطارق که ازسرداران مسلمین بوداز تنگهٔ که میان افریقا و اسپانیاست گذشت آن معبر بنام او جبل الطارق خوانده شد . مملکت اسپانیا جزء قلمرو اسلام گردید .

دیگر از خلفای معروف بنی‌امیه عمربن عبدالعزیز است که مردی پرهیزکار وقانع وعادل‌بودتجملات سلطنتی را که خلفا فراهم کرده بودند ترك گفت وسادگی عهد پیغمبر وخلفای راشدین را معمول داشت.مردمان متملق را از درگاه راند وناسزا گفتن بعلی بن‌ابی طالب را که بنی امیه مرسوم نموده بودند منع کرد .

درس سی وهشتم

عباسیان

بنی امیه با اقوامی که عرب نبودند بد رفتاری می کردند وآنان را از خود متنفر میساختند . ایرانیان تحمل این خواری وبی‌اعتنائی را نکرده بربنی امیه شوریدند .

یکی ازمردان نامدار خراسان ابومسلم نام طرفدار عبدالله سفاح شد که از اولاد عباس عم پیغمبر «ص» بود . عبدالله بحمایت ایرانیان دولت بنی امیه را منقرض کرد وآخرین خلیفه اموی راکه‌مروان حمار

نام داشت مغلوب ومقتول نمود و خود درسال ۱۳۲ بخلافت رسیدتمام ممالك اسلامی مطیع عباسیان شدند مگرمملکت اسپانیاکه همچنان در دست بنی امیه ماند مدت خلافت امویان نود سال وپایتختشان دمشق بوددومین خلیفهٔ عباسی منصور شهر بغداد را بنا نهاد وپایتخت قرار داد .

بزرگترین خلفای این سلسله هارون‌الرشید است که‌جلال‌وشوکت خلافت را بمنتهای کمال رسانید و از دولت روم مکرر خراج گرفت. در زمان این خلیفه برمکیان که ازایرانیان نجیب و بزرگوار وبسخاوت وحسن تدبیر مشهور بودند وزارت داشتند یکی از اسباب ترقی وشوکت هارون‌الرشید وزارت برمکیان بود لکن هارون ازبسط قدرت این‌خانواده بیمناك شد وبرامکه را برانداخت .

هارون درسال ۱۹۸ وفات کرد این خلیفهٔ و سایر خلفای‌عباسی با آل علی «ع» کینه و دشمنی داشتند وهمواره بآزار آنان میپرداختند هارون امام موسی کاظم علیه‌السلام را در زندان شهید کرد .

مأمون پسر هارون چون مادرش ایرانی بود بیاری ایرانیان بر برادر خود امین غالب شد وبمقام خلافت رسید . ابتداء باعلویان‌مهربانی کرد وعلی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام امام هشتم شیعیان را ولیعهدی خود داد لکن پس ازچندی آن‌حضرت را مسموم کرد .

این خلیفه علماء و حکماء را احترام‌می‌کرد در عهد او و پدرش هارون‌کتب علمی بسیار ازیونانی و فارسی وهندی بزبان عربی ترجمه شد پس ازمأمون برادرش معتصم بخلافت رسید وشهر سامره را ساخت وازبغداد بآنجا رفت وترك هارا بخدمت خود آورد بعدها این سپاهیان ترك چنان قوت گرفتند وگستاخ شدند که خلفا را بازیچهٔ خود قرارداده بمیل خویش آنان را حبس وعزل ونصب‌میکردند . کم کم ممالك اسلامی

از اطاعت خلفای بغداد خارج شده بتدریج استقلال یافتند تا بجائی که ازخلیفه جز نامی نماند آخرین خلیفه عباسی مستعصم بالله است که در سال ٦٥٥ بفرمان هلاکوخان مغول کشته شد و بمرك او خلافت پانصد سالهٔ بنی عباس بآخر رسید .

درعهد عباسیان شهر بغداد منبع علوم و فنون ومرکز تجارت گردیدعمارات عالیه ومناظر دلفریب آنشهر وجلال و شوکت دربارخلفای عباسی درآن عصر بی نظیر بوده است .

درس سی ونهم

یعقوب لیث صفاری

بعد از انقراض دولت ساسانی دویست سال مملکت ایران دردست حکام عرب بود . زبان و خط فارسی تغییر کرد ایرانیان جز معدودی اسلام آوردند .

نخستین ولایتی که سر از اطاعت خلفا باز زد سیستان بود دراین ولایت مردی لیث نام برویگری اشتغال داشت پسرش یعقوب ازروزگار کودکی طبعی بلند ودستی گشاده وسری بی باك داشت همسالان خود را همواره مهمان می کرد و به آنها کمك و مساعدت مینمود . تا بجائی که تمام آشنایان فدائی و دلباخته او شدند یعقوب چون بسن رشد رسید باستعانت همین یاران براهزنی مشغول شد و از این راه مالی بدست آورد وهمراهان را مسلح ودل گرم کرد وخودرا امیر سیستان خواند (سال٢٥٣) فارس و کرمان وخوزستان ومازندران را متصرف شد و سلسلهٔ طاهریان

راکه بر خراسان حکومت داشتند بر انداخت . لکن از لشکر خلیفه شکست یافت .

گویند خلیفه نمایندهٔ نزد یعقوب فرستاد هنگام ورود اویعقوب بیمار بود ودر کنار بستر شمشیری و قطعه نانی باچند دانه پیاز نهاده . بفرستاده خلیفه گفت : « بخلیفه بگو اگر از بستر بیماری بسر خاستم حوالهٔ کار من وتو باین شمشیر است اگر مغلوب شدم همین نان وپیاز که خوراك عادی من‌است مرا کفایت میکند هرکس خودرا بسختی‌عادت دهد هیچکس براو مسلط نخواهد شد . »

اما مرك فرصت نداد و یعقوب در شهر جندی شاپور نزدیك شوشتر وفات یافت .

یعقوب در ۱۲ سال سلطنت خود قسمت بزرگی از ایران را از دست عمال خلیفه آزادکرد و بایرانیان ثابت نمود که باهمت بلند میتوان از رویگری بپادشاهی رسید ودشمنان مملکت را برانداخت .

درس چهلم

عمرولیث

پس از یعقوب برادرش عمرو بپادشاهی رسید وباخلیفه صلح کرد لکن این دوستی دوامی نیافت خلیفه اسمعیل سامانی راکه امیرماوراءالنهر بود بدفع عمروگماشت .

در این جنك عمرو اسیرشد اورا بسپاهیان سپردند گویند زندانبان درظرفی دسته دار غذائی برای عمرومی پخت چون ظرف را از آتش

فرو گرفت وبطلب نمك شتافت سگی سر در آن کرد از گرمی غذا هراسان سر بیرون کشید دسته ظرف بگردنش افتاد و آن حیوان فرار کرد وظرف غذا را همچنان در گردن داشت وبهر طرف میبرد . عمرو خندید مستحفظ سبب خنده پرسید عمرو گفت :

« صبح امروز خانسالار من شکایت می کرد که سیصد شتر برای بردن اسباب مطبخ کافی نیست وا کنون می‌بینم سگی بآسانی آشپزخانه وغذای مرا حمل میکند ! »

عمرولیث از پادشاهان هوشمند وشجاع بشمار میرود وچندین ولایت را فتح کرد وبیست وسه سال پادشاهی نمود عاقبت درمحبس بغداد جان سپرد .

بعد ازعمرو سلسلهٔ صفاریان تقریباً منقرض شد کسی درآن خانواده ببزرگی مشهور نیست جز خلف ابن احمد که حاکم سیستان بود وبادبا وعلماء احترام میکرد سلطان محمود غزنوی اورا اسیر نمود و ولایت سیستان را جزء کشور خویش کرد در این تاریخ سلسلهٔ صفاری به آخر رسید .

درس چهل ویکم

اسمعیل سامان

سامانیان اولاد سامان نامی هستند که درماوراءالنهر چوپانی می کرد . سامانیان چون صاحب همت و عزم بودند در شمال شرقی ایران سلطنتی باشوکت تشکیل دادند .

بزرگترین پادشاه این خاندان اسمعیل است که بخردمندی وداد گری

مشهور است . اسمعیل چون عمرولیث صفاری‌را اسیر کرد ولایت‌خراسان وسیستان را درقلمرو خویش آورد.باترکان آنطرف‌جیحون‌نیز جنك کرد وغنیمت بسیار نصیب او شد :

درباب عدل وسیاست امیر اسمعیل گفته اند که سالی بادوازده‌هزار لشکر ازکوچه باغهای هرات می‌گذشت درختان پرسیب ازباغ سربیرون کشیده و در دسترس عابرین بود . اسمعیل محض امتحان ونظم وتربیت سوران خود غلامی نهانی در آن حوالی بدیده بانی گماشت تا ببیند کسی از آن سیب خواهد چید یانه همهٔ لشکریان از آنجا گذشتند و یك‌سیب نچیدند چون خبر باسمعیل رسید از انتظام لشکر خود بسیار شادمان شد و دانست که بنیان سلطنتش محکم است از جمله حوادثی که‌دلیل مساعدت روزگار با اسمعیل تواند بود این حکایت است که گویند در هرات خزینهٔ او تهی شد و وظیفهٔ لشکر را نتوانست برساند سپاهیان بگرفتن اموال مردم مشغول شدند اسمعیل لشکر را از شهر بیرون برد چون مسافتی‌راه پیمودند مرغی بنظر آمد که‌گردن بندی بمنقار گرفته می‌پرید سواران ازپی مرغ تاختند و دیدندگردن بند را درچاهی افکند درآن چاه فرو رفتند علاوه بر گردن بند چند صندوق زر و جواهر یافتند که یکی ازغلامان‌عمرولیث درآن محل نهفته بود . اسمعیل با این گنج لشکریان را از بینوائی وفقر رهائی بخشید ونیرومند شد .

درس چهل ودوم

امیر نصر سامانی

دیگر ازپادشاهان بزرك سامانی نصر است‌که بسیار عادل‌وخوشخوی

وباکفایت بود سی سال پادشاهی کرد ولایت ری را بتصرف آورد .

این شهریار بزبان فارسی خدمت شایان کرده است در عهد او کتاب کلیله ودمنه ازعربی بفارسی ترجمه شد رودکی که اول شاعر بزرك ماست درزمان او میزیسته وازوی محبت بسیار دیده است .

گویند امیر نصر مدتی دراز ازپایتخت دورماند اعیان دولت وهمراهان موکب او هرچند میخواستند شاه را بمقر سلطنت بازگردانند میسر نمیشد کسی نمیتوانست این سخن را باشاه بگوید عاقبت برودکی متوسل شدند وی چنك برگرفت و در حضور امیر شعری چند که خود گفته بود برخواند ازآن جمله این دوبیت است :

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ای بخارا شاد باش و شاد زی	میرزی تو میهمان آیدهمی

امیر نصر ازشنیدن این ابیات چنان بوجد وشوق آمد که ازمجلس برخواست وبراسب نشسته راه بخارا پیش گرفت همراهان شاه باین تدبیر ازرنج سفر آسوده شدند وبولایت بازگشتند .

بعد از نصر سامانیان رفته رفته قدرت خود را از دست دادند سلاطین آل بویه وغزنویان که در ولایات ایران قوت یافته بودند بساط این خاندان را برچیدند وممالك را ازدستشان گرفتند امراء و زیردستان خودشان هم بتدریج سراز اطاعت آنها باز زدند وسلطان محمود غزنوی درسال ۳۸۹ دولت سامانی را بکلی منقرض ساخت .

سامانیان ازپادشاهان خوب وبزرگوار ایران بودند درترویج علم و ادب بسیار می کوشیدند زبان فارسی را باردیگر زنده کردند مدت سلطنتشان یکصد وده سال بود اسامی آنها دراین رباعی بنظم آمده است :

نه تن بودند ازآل سامان مشهور	هریك بامارات خراسان مأمور
اسمعیلی واحمدی و نصری	دونوح ودوعبدالملك ودومنصور

درس چهل وسوم

سلطان محمود غزنوی

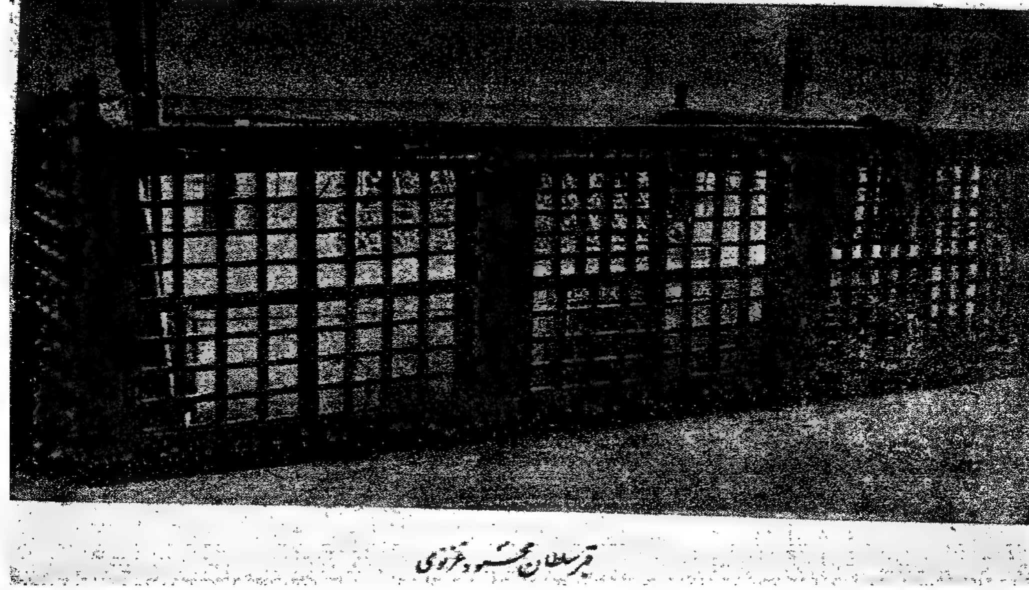
چون دولت سامانیان روی بضعف نهاد امراء بزرك ازاطاعت آنها سرباز زدند ازجمله غلامی البتگین نام که امیر خراسان شده بود بر سامانیان عاصی گشت و شهر غزنین را در افغانستان بتصرف آورد . پس از او دامادش سبکتکین بحکومت رسید و او شخص اوّل سلسلهٔ غزنوی است

سبکتکین مردی شجاع و باعزم بود درزمان حکمرانی خود چندبار بهندوستان لشکرکشیدوقسمتی ازآنمملکت متصرف شد وبرسرتاسر افغانستان دست یافت .

سبکتکین یکی از فرزندان خود اسمعیل نام را ولیعهدی داد وجهان را بدرود گفت لکن پسر دیگرش که محمود نام داشت سلطنت برادر راگردن ننهاد و اورا معزول و محبوس کرده خود پادشاه شد . [درسال ۳۸۷]

در این اوقات چون دولت سامانی ضعیف شده بود ایلك خان ترك بربخارا دست یافت ودولت سامانیان را منقرض کرد . سلطان محمود نیز بماوراءالنهر تاخت وامرای سرکش را مغلوب ساخت وخود جانشین سامانیان شد .

محمود ازپادشاهان نامدار وجنگجو محسوب میشود دوازده مرتبه بعنوان جهاد وشکستن بت های بت پرستان بهندوستان لشکرکشید وبت شکن لقب یافت محمود از این جنگها غنایم بسیار بدست آورد .



قبر سلطان محمود غزنوی

مشهور ترین فتوحات او در هندوستان تسخیر بتخانهٔ سومنات است که مکانی محکم وعبادتگاه جمعی کثیر ازاهل هند بود .

دراین بتکده بتی دیدندکه پنج گزقامت آن بود سلطان گرزی برسرآن زد وفرمود تا آن بت را بشکنند . بت پرستان گریان و نالان بپای سلطان افتادند ومبلغی خطیر تقدیم کردند که از شکستن خدای آنان درگذرد سران لشکر صواب چنان دیدند که محمود این مال فراوان را بستاند و ازشکستن آن‌مجسمه صرف نظر کند . سلطان گفت : «من بت شکنم نه بت فروش !» آنگاه فرمان دادکه بت را قطعه قطعه کنند اتفاقاً در زیر آن مجسمه چندان جواهر و اشیاء گرانبها بدست‌آمد که بدرجات از مال تقدیمی هندیان بیشتر بود .

دیگر از فتوحات سلطان محمود فتح شهر ری است که‌دردست پادشاهان آل بویه بود .

سلطان محمود شاعران را بسیار مینواخت وصلات گرانمایه میبخشید ازین رو درگاه اومجمع اهل ذوق وارباب شعر وادب شدگویند وقتی‌در مجلس او چهارصد شاعر حضور داشت .

حکیم فردوسی طوسی‌که سرآمد شعرای دوران وزنده‌کنندهٔ تاریخ باستان ایران است در زمان این پادشاه میزیست وشهنامه را بنام او کرد لکن محمود چنانکه سزاوار او بود قدر اورا نشناخت وآنشاعر بزرك را از خویش آزرده ساخت .

سلطان محمود درسنهٔ ۴۲۱ پسر خود محمد را ولیعهدی دادوپس از۳۳سال سلطنت جهان را وداع گفت .

درس چهل وچهارم

سلطان مسعود غزنوی

مسعود پسر محمود در وقت وفات پدر در پایتخت نبود چون شنید که برادرش محمد بپادشاهی نشسته است بغزنین شتافت و برادر را دستگیر ومحبوس کرده خود پادشاه شد .

این پادشاه نیز مانند پدرش شعرا و دانشمندان را محترم میداشت وکثرت انعامات او شعرا را بسرودن اشعار دلپذیر تشویق می کرد .

تاریخ بیهقی که از کتب معتبر وگرانبهای زبان فارسی است شرح وقایع زمان مسعود است .

سلطان مسعود بهندوستان و بلوچستان وکرمان لشکرکشی کرد وشجاعت وجلادت بسیار ظاهر ساخت قضا را عهد سلطنت او مصادف شد باقوت گرفتن ترکان سلجوقی که برخراسان دست یافتند . اینطایفه جنگجو باجازهٔ سلطان محمود بایران آمدند وچندی مطیع غزنویان بودند درباب کثرت این قوم می‌نویسند روزی سلطان محمود یکی از رؤسای سلجوقی را پرسید اگر ما را بلشکر احتیاج افتد چند سواربمدد ما توانید فرستاد آن مرد تیری بمحمود داد وگفت چون این تیربایل مافرستی صدهزار سوار بمدد تو آیند سلطان گفت اگر بیشتر لازم شود گفت این تیر دیگر را بفرست پنجاه‌هزار سوار خواهند آمد باز محمود پرسید اگر بیش باید چه کنیم مرد سلجوقی کمان خودرا باوداه وگفت چون این کمان را بفرستی هرچند لشکر که خواهی بیاید محمود



گنبد قابوس.

از کثرت این طایفه بیمناك و از اجازهٔ که داده بود پشیمان شد اما خودکرده را چارهٔ نمیدید درزمان سلطان مسعود قوت این طایفه به کمال رسید اغلب بلاد خراسان را بدست آوردند . ناچار مسعود شخصاً بجنك آنان رفت ودرمرو شکست یافته فراری شد . در راه بدست امرای خود گرفتار ومقتول گشت . (سال ۴۳۲)

از این پس غزنویان ضعیف شدند وایران را بسلاجقه واگذاشتند و خود درهندوستان پادشاهی کردند .

مدت سلطنت غزنویان در ایران ۵۰ سال بود .

درس چهل و پنجم

قابوس

آل زیار سلسله سلاطینی هستند که درقرن چهارم هجری بر گرگان وطبرستان حکومت داشتند وببعض ولایات دیگر ایران ازقبیل عراق و ری واصفهان نیز دست اندازی می کردند .

مؤسس این سلسله مردی شجاع وجنگجوبود موسوم بمرداویج پس ازاو چندتن ازآل زیار حکمرانی کردند لکن قدرت و شوکتی نداشتند غالباً ازسلاطین آل بویهٔ شکست میخوردند وبپادشاهان سامانی اطاعت میورزیدند .

بزرگترین مرد این خاندان شمس‌المعالی قابوس وشمگیر است که یکی ازنویسندگان بزرك زبان فارسی بشمار میرود قابوس بفارسی وعربی شعر میسروده وخطی نیکو می نوشته وعلماء وادباء را تشویق میکرده است لکن باوجود این کمالات بسیار تندخو و سختگیر بود و

زیردستان را از خود بیمناك ومنزجر میساخت . چون پادشاهان آل بویه بخصومت او برخاستند درگرگان نتوانست بماند بخراسان گریخت پس از هیجده سال توقف درخراسان بگرگان بازگشت و چندی نگذشت که مقتول گردید قبرش درصحرای ترکمان موسوم بگنبد قابوس است .

کیکاوس نوهٔ قابوس صاحب کتاب معروف قابوسنامه است که از کتب مهمهٔ نثر فارسی محسوب میشود .

درس چهل وششم

عمادالدوله دیلمی

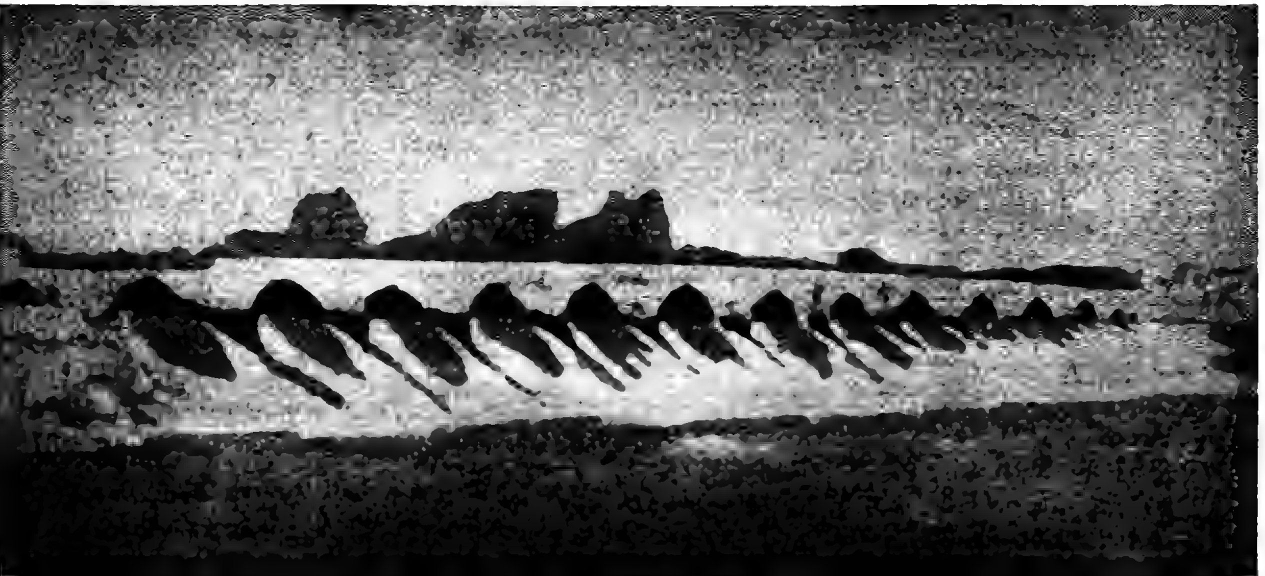
درلشکر مرداویج زیاری سه برادر بودند علی وحسن واحمد پسران بویهٔ ماهیگیر از اهالی دیلم گیلان . این سه جوان بسبب اظهار لیاقت و شجاعت ازطرف مرداویج بحکومت بعضی نواحی منسوب شدند و مردم را با خود یار کردند و مستقلاً حکمران عراق وفارس گشتند .

برادر بزرگتر که علی نام داشت عمادالدوله لقب یافت برادران دیگر اورا بریاست پذیرفتند ومطیع فرمان وی شدند .

حسن که رکن‌الدوله لقب داشت درعراق حکمرانی میکرد واحمد که ملقب به معزالدوله بود بغداد را بتصرف آورد و بر خلیفه مسلط شد .

چون آل بویه شیعه بودند عزا داری ایام محرم را مرسوم کردند .

گویند چون عمادالدوله شیراز را گرفت ویاقوت والی خلیفه رابیرون کرد روزی خیاطی را طلبید که لباس برایش بدوزد اتفاقاً لباس های گرانبهای یاقوت نزد این خیاط مانده بود وهیچکس از آن اطلاع نداشت .



بند امیر در فارس

عمادالدوله محض اندازه گرفتن لباس بملازمان خود فرمود چوب بیاورید خیاط بگمان اینکه قصد چوب زدن و تنبیهٔ کردن او را دارد بپای شاه افتاد و گفت مرا ببخش تاهرچه نزدمن است بخدمت آورم .
مدت سلطنت عمادالدوله شانزده سال وفاتش درسنه ۳۳۸ بود .

درس چهل وهفتم

عضدالدوله دیلمی

عمادالدوله چون پسر نداشت برادر زادهٔ خود عضدالدوله را به ولیعهدی برگزید عضدالدوله شهریاری بزرك و عادل وعاقل بودشعراء وفضلاء را می‌نواخت ومؤلفین را گرامی ومعزز میداشت .

این پادشاه بآبادکردن شهرها و ساختن عمارات و ابنیه بسیار مایل بود دربغداد و شیراز بیمارستان‌ها ساخت و در نجف وکربلابناهای باشکوه از خود بیادگار گذاشت درفارس بررودخانهٔ کُر سدی بست که اکنون برجای است و بند امیر نامدارد .

درعهد این شهریار رعیت آسوده و مرفّه میزیست و هرجا خرابی بود رو بآبادی گذاشت .

سبب پیشرفت آل بویه آن بود که بایکدیگر اتفاق کامل داشتند و احترام بزرگتر را نگاه میداشتند تااین یگانگی بر قرار بود بنای سلطنتشان مستحکم و آفتاب دولتشان تابان بود اما بعد از عضدالدوله آن اتحاد بهم خورد و جمعیت روی به پریشانی نهاد و عاقبت دولت آل بویه بدست سلجوقیان منقرض شد (سال ٤٤٧)

ابن‌عمید و صاحب عباد که از رجال نامدار ایرانند وزارت دیلمیان می کردند .

درس چهل وهشتم

طغرل سلجوقی

چنانکه گفته شد ترکان سلجوقی باجازهٔ سلطان محمود غزنوی به خراسان آمدند و کم کم شهرهای خراسان را مسخر کردند و مسعود غزنوی را شکست دادند وصاحب اختیار ایران شدند .

طغرل‌بیك رئیس سلجوقیان در سنه ۴۲۹ بپادشاهی نشست و سلسلهٔ سلاجقه را که متجاوز از ۱۵۰ سال برتمام ایران حکمرانی کردند تأسیس نمود .

پیش از این سلسله ولایات ایران میان سلاطین سامانی وغزنوی وآل بویه و غیره تقسیم شده بود طغرل تمام ایران را تحت یك‌سلطنت درآورد و روی ببغداد نهاد . شهریار فاتح سلجوقی با وجود کمال‌قدرت وشوکتی که داشت بپاس احترام خلیفه شرط ادب بجای آورد باسران لشکر پیاده و بی سلاح بحضور رفت وبخاك افتاد و زمین خدمت بوسه داد . خلیفه برسم عباسیان جامعهٔ سیاه پوشیده برتختی زرین نشسته وعصای منسوب به پیغمبر «ص» را در دست گرفته بود . طغرل را از زمین برداشت و درکنار خود برتختی زر نگار جای داد پس ازآن فرمانی خواندند که طغرل بیك را پادشاه مسلمین عالم معرفی می کرد وبعلامت سلطنت او برهفت اقلیم هفت خلعت و هفت غلام باو بخشیدند دوشمشیر برکمرش بستند یعنی فرمانروائی شرق وغرب عالم تراست .

طغرل ازمردان نامدارآسیاست قوم خود را ازچوپانی بپادشاهی آسیای غربی رسانید و دولتی نیرومند تأسیس کرد پس‌از ۲٤ سال‌سلطنت درسنهٔ ٤٥٥ وفات یافت .

وزیرش عمیدالملك کندری از وزراء نامی ونویسندگان‌زبردست بشمار میرود بفرمان او دیوان ها و دفتر ها را ازعربی بفارسی نقل کردند .

درس چهل ونهم

الب‌ارسلان

برادر زادهٔ طغرل که الب ارسلان نام داشت پس ازاو بپادشاهی رسید وخواجه نظام‌الملك را که از مردان نامدار ایران است وزارت خویش داد در زمان این پادشاه ووزیر مملکت سلاجقه از سمت‌مشرق ومغرب وسعت یافت وکشورآبادان گشت .

ازوقایع زمان البارسلان جنك باورمیان است گویند هنگام عرض لشکر که نام سپاهیان را برای جنك روم می‌نوشتند مردی کوتاه ولاغر درمیان سپاه بود نویسنده بچشم حقارت در او نظر کرد خواست اسم اورا ننویسد . البارسلان گفت بنویس شاید همین مرد قیصر را اسیر کند قضارا در روز جنك همان مرد حقیر قیصر روم را گرفته بلشکرگاه ایران آورد البارسلان جوانمردی کرد وقیصر را زنهار داده بملك‌خود بازگردانید .

البارسلان پس از جنك باورمیان بماورالنهر لشکرکشید . در

کنار رود جیحون یوسف نامی را که مستحفظ قلعهٔ بود پیش خواند و از او احوال می‌پرسید . یوسف جوابهای درشت داد شاه برآشفت وفرمود تا اورا سیاست کنند آنمرد کارد برکشید و بطرف سلطان دوید . لشکریان خواستند وی را باز دارند الب ارسلان که بتیر اندازی خود اطمینان داشت میل کرد خود او را بکشد بانك برزد که بگذارید بیاید . پس سه تیر پیاپی بیوسف انداخت تیرها بخطا رفت یوسف رسید و الب ارسلان را درعین جوانی وقدرت وکامرانی بضرب کاردازپای درآورد (سال ٤٦٥)

درس پنجاهم

ملکشاه

جلال الدین ملکشاه پسر الب ارسلان چون بپادشاهی رسید با عم خود قاورد که مدعی سلطنت بود مصاف داد و او را دستگیر وهلاك کرد .

مدت بیست سال که ملکشاه برتخت شاهی و خواجه نظام‌الملك برمسند وزارت جای داشتند بهار دولت سلجوقیان بود هم قلمرو آنان وسعت یافت وهم مردم آسوده ومرفه‌بودنداز حسن‌تدبیر این وزیر بزرك ایران چنان امن‌شد که درسرتاسر مملکت کسی یارای راهزنی نداشت .

گویند ملاحان رود جیحون ازخواجه نظام‌الملك مزد خواستند او حواله بانطاکیه شام نوشت ملاحان شکایت بملکشاه بردند که ما این مسافت را چگونه طی کنیم و خود را بشام رسانیم . سلطان ازخواجه

١٠٣٩٩

سبب پرسید گفت قصدم این است پس ازما بدانند که وسعت مملکت بچه اندازه وحکم پادشاه از کجا تا کجا روان بوده است .

ملکشاه کمتر درجائی قرار می گرفت همواره در مملکت گردش می کرد و در راه ها پل وکاروانسرا وآب انبار میساخت ورعیت را از عدل خود شادکام میداشت امیر معزی ملك‌الشعرای او گوید :

عادت او روز و شب گرد جهان گردیدن است

آفتاب است او که از گشتن نیاساید همی

دولت سلجوقی ازلیاقت سلطان وتدبیر وزیر بجائی رسید که در تاریخ ایران کمتر نظیر دارد . لکن ملکشاه درآخرکار نظام‌الملك را معزول کرد وآن مرد بزرگوار گفت گمان مدار که بی‌من سلطنت تو پایدار بماند تاج شاهی تو ودستار وزارت من بهم بسته است اگر این بیفتد آن نیز خواهد افتاد . چندی نگذشت که خواجه بدست یکی‌از اسمعیلیان کشته‌شدو چنانکه گفته‌بود ملکشاه نیز پس از ماهی جهان را وداع گفت (سال ٤٨٥)

این پادشاه در ترویج علوم وفنون سعی بلیغ داشت بفرمان‌او حکیم عمر خیام نیشابوری که ازشعراء وحکمای بزرك ایرانست نقص تقویم را رفع وتاریخی بنام او وضع کرد که تاریخ جلالی گویند .



درس پنجاه ویکم

سلطان سنجر

پس از وفات ملکشاه بین فرزندان او نفاق افتاد مدت سیزده سال پسران ملکشاه پی درپی بسلطنت نشستند آخرین آنها که سنجر نام داشت مخالفین را باطاعت خویش درآورد وباستقلال پادشاهی کرد دراین دوره هرج و مرج بعضی ایالات دولت سلجوقی مستقل شدند در کرمان و آذربایجان وعراق حکام مدعی سلطنت گشتند ازجمله سلجوقیان آسیای صغیر دولتی تشکیل دادند که تاظهور عثمانیان دوام داشت سلطان سنجر اگرچه عظمت دولت سلجوقی را بپایهٔ عهد ملکشاه نتوانست برساند لکن درمدت چهل سال حکمرانی خود بامخالفان داخل و خارج ۱۹ جنك نمود وشکوه وعظمت دولت سلجوقی را تاحدی تجدید کرد .

بهرام شاه غزنوی هرسال خراجی بسلجوقیان میداد چون تعلل کرد سنجر اورا مغلوب ومطیع ساخت .

این پادشاه توجه کامل بتربیت و نوازش فضلاء و شعراء داشت دربارش از حیث اجتماع شعراء نظیر درگاه سلطان محمود غزنوی بود

سنجر در سال ۵۳۰ از قراختائیان که قومی ترك بودند شکست یافت ودر آخر عمر بدست ترکان غُز گرفتار شد قوم وحشی غز در خراسان خرابی ها کردند و فتنه ها انگیختند گویند روز ها سنجر را برتخت می‌نشاندند و باسم او فرمان می دادند و شب اورا در قفسی آهنین حبس می کردند بعد ازسه‌سال اسیری سنجرموفق بفرارشد وسال

بعد در ۷۲ سالگی وفات کرد .

بعد از این سلطان دولت سلجوقی بسیار ضعیف شد چند تن که خود را پادشاه خواندند از سلطنت جز نامی نداشتند امراء و اتابکان مملکت را تجزیه کردند وعاقبت آخرین پادشاه سلجوقی طغرل سوم درجنك کشته‌شد وچراغ خاندان سلجوقی خاموش گردید (سال ۵۹۰)

درس پنجاه ودوم

حسن صباح

اسمعیلیه جماعتی هستند که بعد از امام جعفر صادق علیه‌السلام پسر او اسمعیل‌را امام می‌دانند . در زمان ملکشاه سلجوقی مردی جاه طلب و زیرك وکار دان بنام حسن صباح مؤسس این مذهب درایران شد پیروان اورا فدائیان یا ملاحده می‌نامند . درمعابر سخت وکوه‌های بلند قلاعی ساختند و خود پنهان وآشکار بآزار مردم پرداختند و در سراسر مملکت فتنه برانگیختند . ازبزرگان وصاحبان قدرت‌هرکس با این طایفه مخالفت می‌ورزید چیزی نمی‌گذشت که کشته می‌شد . بسیاری ازعلماء و بزرگان راه کشتند و بیم خود را در دلها جای دادند حتی بعضی از پادشاهان سلجوقی را نیز زخم زدند و تهدید کردند که دیگر مانع پیشرفت مقاصد آنها نباشند . ازجمله بزرگانی که بتیغ این طایفه هلاك شد خواجه نظام‌الملك وزیر بود . چون سلجوقیان و خوارزمشاهیان ازعهدهٔ دفع این قوم برنیامدند کار آن گروح قوت گرفت

بعد از حسن صباح هفت تن ازاتباع او ریاست یافتند هلاکوخان مغول اسمعیلیه را از میان برداشت وشر آنها را دفع کرد .

در احوال حسن صباح گویند چون بالموت قزوین که قلعهٔ محکم برفراز کوهی بلند بود رفت بحاکم آن قلعه گفت من در اینجا مالك ملکی نیستم بقدر یك پوست گاو زمین بمن بفروش که بر آن نماز و عبادت کنم حاکم آن مقدار زمین را از قلعه باو فروخت . حسن صباح پوست گاوی را به تسمه های باریك برید وبدور قلعه کشید و گفت تمام این قلعه ملك من است پس حاکم را از آن‌جا بیرون کرد وخود در آن محل محکم آسوده ماند .

می‌نویسند که سلطان سنجر لشکر بدفع این طایفه کشید شبی در سراپرده خفته بود چون صبح چشم باز کرد در کنار بستر خنجری بر زمین فرو رفته وکاغذی بر دستهٔ آن آویخته دید بتعجب وشتاب تمام آن مکتوب را برداشت ونظر کرد نوشته بود : ای سنجر بپرهیز از دستی که این خنجر را بزمین سخت فرو برده است که در سینهٔ نرم تو بهتر میتوانست فرو ببرد لکن ماجانب تورا رعایت کردیم .

سنجر هراسان شد وخیال حملهٔ باسمعیلیه‌راازسر بیرون کرد وآنهارا بکار خود گذاشت .

درس پنجاه و سوم

خوارزمشاهیان

غلامی از غلامان ملکشاه سلجوقی انوشتکین نام بحکومت خوارزم رسید . در زمانی که دولت سلاجقه رو بضعف نهاد اولاد نوشتکین دم از استقلال زدند . یکی از خوارزمشاهیان که علاء الدین تکش نامداشت با اتابك آذربایجان همدست شد و با طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی

جنك کردند . در این جنك ابتداء طغرل فاتح شد و از غروری که داشت دشمن را حقیر و بیچاره شمرده وبشراب خوردن مشغول شد . دشمنان خبر یافتند و دوباره‌بجنك آمدند . پادشاه سلجوقی درحال‌مستی براسب نشست و در میدان شعری چند از شاهنامه برخواند و گرز را بگردش درآورد . اماشراب کار خودرا کردگرز ازدست اورها شد وبپای اسبش خورد اسب غلطید وسواربرزمین افتاد دشمنان دررسیدند واورا کشتند و بمرك او دولت سلجوقی منقرض گردید .

دیگر ازخوارزمشاهیان سلطان محمد است که بیشتر ولایات ایران و افغانستان و قسمتی از هندوستان را بتصرف آورد لکن عهد او مصادف شد با هجوم قوم خونخوار ولشکر قهار مغول که ازطرف چین بترکستان و ایران حمله آوردند سلطان محمد فرار کرد و خودرا در یکی از جزایر دریای خزر پنهان ساخت وآنجا درسنهٔ ۶۱۷ وفات کرد .

پسرش سلطان جلال‌الدین که از مردان دلیر بود با لشکر کم برسپاه چنگیز خان چندین بار حمله برد و غلبه کرد اما لشکر مغول عاقبت اورا شکست داد و این جوان دلاور مجبور شد ازشهری بشهری بگریزدتااینکه در کردستان ناپدید شد وکسی ندانست که انجام کار اوچگونه بود .

درس پنجاه وچهارم

اتابکان

پادشاهان سلجوقی را رسم چنین بود که امیری از امراء را بتربیت اولاد خودگماشته وی را اتابك یعنی پدر بزرك می نامیدند و بحکومت ولایتی نصب‌می کردند در وقت ضعف دولت سلجوقی اتابکان مستقل‌شدند

وهریك برولایتی پادشاهی یافتند مهمترین آنان اتابکان آذربایجان واتابکان فارس بوده اند .

۱ - اتابکان آذربایجان

مؤسس سلسلهٔ اتابکان آذربایجان غلامی است ایلدگز نام بعداز او دوپسرش محمد جهان پهلوان و قزل‌ارسلان بفرمانروائی رسیدنددورهٔ حکمرانی آنها قریب ۷٦ سال بود بشعراء و فضلا مهربانی می کردند ظهیر فاریابی و نظامی و خاقانی از شعرای بزرك ایران معاصر ایشان بوده اند .

دراحوال ایلدگز می‌نویسند که شخصی برده فروشی می کرد غلامی حقیر و زشت و ضعیف داشت ایلدگز نام که کسی اورا نمیخرید قضا را تاجری نزد او آمد وچهل غلام از اوخرید فروشنده ایلدگزرا هم بتاجر بخشید . مرد بازرگان غلامان را بوزیر سلطان مسعودسلجوقی عرضه کرد وزیر همهٔ غلامان را خرید وایلدگز را رد نمود . ایلدگز بگریه‌افتاد و گفت ای‌وزیراین غلامانراهمه‌بمیل خاطر خریدی‌مراهم برای خاطر خدا بخر گفتار او در وزیر مؤثر افتاد و اورا خریداری کرد چون این سخن بسلطان مسعودگفتند امر داد تا ایلدگز را تربیت کردند و سواری و تیر اندازی آموختند . کم کم چالاکی ولیاقت وهوش فطری او بروز کرد و از امراء پادشاه شد و عاقبت کارش بحکمرانی آذربایجان کشید .

۲ - اتابکان فارس

این سلسله که صد و بیست سال در فارس سلطنت کرده اند چون جدشان سلغر نام داشته بسلغریان معروفند اتابکان سلغری مملکت‌فارس

را از هجوم قوم وحشی مغول حفظ کردند هدیه و تحفهٔ بسیار بامرای مغول فرستادند وخراج بعهده گرفتند و باین تدبیر ولایت فارس ازقتل وغارت رهائی یافت .

اتابکان فارس بارعایا بعدل و انصاف رفتارمی کردند و بناهای عالی درفارس ساختند .

معروفترین آنها اتابك سعدبن زنگی وپسرش ابوبکر است که‌شیخ سعدی کتاب بوستان را بنام او تألیف کرده است .

درس پنجاه و پنجم

چنگیز خان

چنگیز یکی از رؤسای طوایف وحشی و صحرا گرد مغول بود چون لیاقت وکاردانی داشت قبایل وعشایر مغولستان را بعضی به زور وجمعی برضا مطیع کرده چین و ترکستان را مسخر نمودآنگاه بمملکت ایران روی آور شد چون دراین وقت گروهی ازتجار مغول را در خوارزم کشته ومتاع آنان را تصرف کرده بودند چنگیز این واقعه را بهانه قرار داد وبالشکری جرار بخوارزم روی آورد سلطان محمد را مغلوب وشهرهای آباد و پرجمعیت را باخاك یکسان کرد ومردم را از دم تیغ گذرانید . یکی ازپسران چنگیزخان شهرهای خراسان را ویران ساخت درنیشابور حکم داد که آب بعمارات بستند وجمیع اهل شهر را کشتند حتی سك و گربه را نیز زنده نگذاردند .

لشکر مغول سراسر خاك ایران را بتصرف آوردند هر جا را

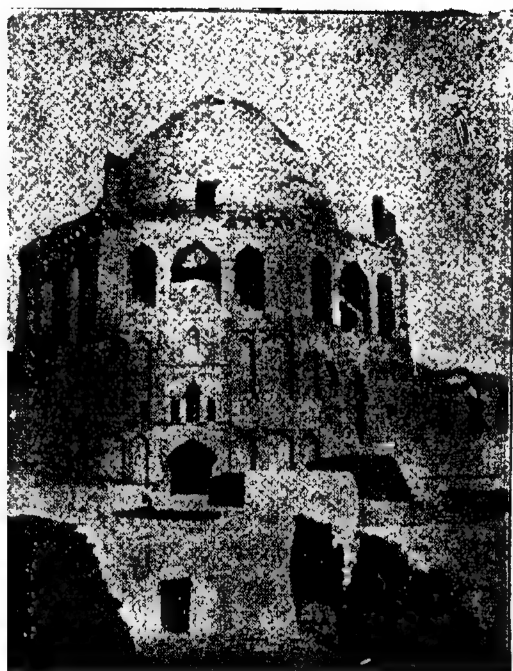
آباد دیدند ویران کردند و هرکس را در مقابل یافتند بخاك هلاك افکندند .

گویند چنگیزخان بیکی از علماء گفت کاری راکه من کرده‌ام تاقیامت باز خواهندگفت . آنمرد دانشمند درجواب گفت صحیح‌است اما توکسی را باقی نمی‌گذاری که خبر جهانگیری و قتل عام ترا به آیندگان برساند .

حملهٔ مغول سخت ترین آفتی است که برکشور ایران واردشده جز قسمت جنوب که بتدبیر اتابکان فارس از این آتش جهانسوزمحفوظ ماند باقی ولایات ایران باخاك یکسان شد و از آن تاریخ ادبیات وعلوم وبدایع وآثار تمدن ایران رو بزوال نهاد .

گویند شخصی خراسانی ازیکنفر بخارائی پرسید لشکر مغول‌در ولایت شما چه‌کردند جواب داد :

« آمدند و کشتند و سوختند و رفتند » لشکریان مغول شفقت و رحم وخستگی وملال از جنك را نمیدانستند ازکشتن باك نداشتند و روز وشب اگر درجنك وتاختن بودند خسته نمی‌شدند . چنگیزخان هیچگاه نمی‌گذاشت لشکریانش بتن پروری و راحت جوئی عادت‌کنند اگر جنگی پیش نمی‌آمد فرمان شکار می‌داد . سواران در اطراف دشت حلقه می زدند و کم کم دایره را تنك می کردند هرشکاری که در این میان بود از ترس بمرکز دایره می‌آمد آنگاه چنگیز و سران سپاه بکشتن وگرفتن شکار میپرداختند واز خون‌آن جانوران بیگناه روی زمین را لعل فام می‌کردند .



گنبد سلطانیه

درس پنجاه و ششم

هلاکوخان و اولاد او

چنگیز مملکت پهناور خود را که عبارت بود از اکثر ممالك آسیا و قسمتی از اروپا میان پسرانش قسمت کرد یکی از آنها که اکتای قاآن نام داشت و بسخاوت معروف است بر دیگر برادران ریاست یافت .

هلاکو خان نوهٔ چنگیز خان مأمور شد که بار دیگر بایران لشکر کشیده هرجا را که باقی است مسخر کند هلاکوخان درسال ۶۵۳ بایران آمد بعد از قلع وقمع اسمعیلیه و خراب کردن حصار های آنان بجانب بغداد رهسپار شد دراین وقت آخرین خلیفه عباسیان المستعصم بالله با نهایت ضعف و عدم کفایت در بغداد میزیست گویند خواجه نصیرالدین طوسی که ازحکمای بزرك ایران بود و مذهب شیعه داشت هلاکوخان را بتسخیر بغداد وادار کرد لشکر مغول در ۶۵۶ دار الخلافه بغداد را گرفت .

گویند خلیفه را در نمد پیچیدند و چندان مالش دادند که جهان را وداع گفت و دورهٔ خلافت عباسیان که بیش از پانصد سال دوام یافته بود بآخر رسید ، خواجه نصیر طوسی بامر هلاکوخان در مراغه رصد خانهٔ بنا کرد که هنوز آثارش باقی است .

اولاد هلاکوخان چندان کار مهمی نکردند بعضی از آنها بدین اسلام درآمدند معروفترین آنها غازان خان نوهٔ هلاکو است که سخی و کریم بود

و مردم را بزراعت و آباد کردن خرابه ها تشویق می کرد .

پس ازوی برادرش الجایتو معروف بسلطان خدا بنده درسال ۷۰۳ بسلطنت رسید این پادشاه مذهب شیعه داشت و با مردم بعدل و انصاف رفتار می کرد شهرسلطانیه‌را بنا نهاد ومقبرهٔ او بنام گنبد سلطان خدا بنده در آنشهر برپاست .

آخرین پادشاه معتبر مغول ابو سعید بهادر خان است که ۱۹ سال پادشاهی کرد و درسال ۷۳۶ وفات یافت بعد ازاو امراء مغول درولایات ایران حکومت کردند وهمواره بایکدیگر درجنك بودند مهمترین سلسلهٔ سلاطینی که بعد از مغول در ولایات ایران فرمانروائی کردند جلایریه و چوپانیان وآل مظفر بودند .

درس پنجاه وهفتم

امیر تیمور گورکان

در کشور ایران هنوزخرابی های فتنه مغول مرمت نیافته ومردمان روی آسایش ندیده بودند که قهار جهانسوز دیگری پیدا شد و باز فتنه چنگیز خانی را تجدید کرد و بار دیگر خاك ایران را از خون مردم بیگناه رنگین ساخت !

تیمور گورکان فرزند یکی از امراء قبایل ترکستان بود در ایام کودکی چنان بتحمل سختی و گرسنگی عادت کرده و بسواری و بیابان نوردی وجنك وغارت خوگرفته بودکه ازهیچ حادثهٔ روی برنمی گردانید وهیچ واقعهٔ عزم او را سست نمیکرد .



امیر تیمور

درجوانی باچند سوار بخدمت رؤساء وامرای ترکستان‌وافغانستان رفت و چندسال بسرگردانی روزگار می‌گذرانید درجنگی پایش مجروح گردید و از این رو تیمور لنك خوانده شد .

چون‌مردی شجاع وصاحب عزم بودازهرطرف سواران بخدمتش روزی‌آوردند ولشکری بر او گرد آمد ترکستان را در (۷۷۱) بدست آورد و خود را پادشاه خواند و آنگاه بتسخیر ممالك مجاور پرداخت حملات امیر تیمور را یورش می‌گویند درمدت ۱۵ سال چندین باربایران یورش برد وتمام بلاد ایران و عراق عرب و آسیای صغیر را بتصرف آورد درخاك روسیه تامسکو پیش رفت ودر هندوستان تادهلی لشکرراند سلطان عثمانی ایلدرم بایزید را دستگیر ودرقفس آهنین حبس کرد از آسیا جزمملکت چین‌جائی نماند که بدست او مفتوح نشد . مرك مهلت‌نداد که چین را هم ضمیمهٔ ممالك‌خویش کند درسال ۸۰۷ جهان را وداع گفت پایتختش سمرقند بود .

تیمور دلاوری بی‌باك وخستگی ناپذیر وخونخوار بود عمر او از ۲۱ تاهفتاد ویك سالگی‌همه درجنك وجدال گذشت .

امیرتیمور می‌گوید روزی از دشمنان گریختم و بخرابهٔ پناه بردم وچند ساعت تنها درآن ویرانه ماندم در فکر پریشانی و بدبختی وعاقبت کار خود بودم ناگاه چشمم بموری افتادکه دانهٔ بزرگتر از خود بدهان گرفته از دیوار بالا میرود و چون به نیمهٔ راه میرسد دانه بزمین می‌افتد بار دیگر موربطلب‌دانه آمده آن‌را ازهمان راه بالامیبرد شصت وهفت بار شمردم‌که دانه فرو افتاد و مور ازکوشش باز نایستاد تاعاقبت دانه را ببالای دیوار رسانید و بمقصود نایل شد از دیدن این جهد وصبر قوتی در من پیدا شد باخودگفتم باید از مور پندگرفت وباهرسختی

ومشقتی صبر کرد وتاکار بپایان نرسد نباید دست برداشت .

درس پنجاه وهشتم

اولاد امیر تیمور

میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور برخلاف پدر پادشاهی صلح‌طلب و بردبار بود پدر جهانگیری کرد و او جهانداری در ۴۳ سال روزگار سلطنت خود جز باخویشانش که مدعی تاج وتخت بودند زدو خوردی نکرد درعهد او خرابی یورش های تیموری روی بآبادی نهاد پایتختش هرات بود که عمارات زیبا درآن ساخت وآنجا را مرکز علماء وشعرای زمان کرد . گوهرشاد آغازن میرزا شاهرخ بانی مسجد گوهرشاد است که هنوز درمشهد بنام او باقی است .

الغ بیك پسر میرزا شاهرخ پادشاهی دانشمند بود بامر اوغیاث ـ الدین جمشید کاشانی وچند تن از منجمان درسمرقند زیجی بستند که بزیج الغ بیك مشهور است . از میان سلاطین گورکانیه که پس از الغ بیك بسلطنت رسیدند سلطان حسین بایقرا معروف است . این پادشاه سی و هشت سال مملکت داری کرد خود و وزیر دانشمندش امیر علیشیر در ترویج علوم وفنون و احترام شعراء وعلماء جدی بلیغ کردند ونقاشان وصنعتگران را تشویق نمودند درآخرکار دولت گورکانیان ضعیف شد دو دشمن بزرك آنان طایفهٔ قره قوینلو وآق قوینلو بودند .

طایفهٔ قره قوینلو چون شکل گوسفند سیاهی بربیرق خود نقش کرده بودند باین نام خوانده می شدند رئیس آنان قرا یوسف از امیر تیمور شکست خورد ولی پس از وفات تیمور برقسمتی ازولایات ایران



شاهرخ

تسلط یافت طایفهٔ آق‌قوینلو شکل گوسفند سفیدی بر بیرق خود رسم کرده بودند رئیسشان اوزن‌حسن نامداشت درسال ۸۷٤ سلطنت ترکمانان قره‌قوینلو را برانداخت وپادشاه بعضی ولایات ایران شد . این سلسله هم بدست شاه اسمعیل صفوی منقرض گشت (۹۰۸ هجری).

درس پنجاه ونهم

شاه اسمعیل صفوی

صفویه اولادعارفی بودند موسوم بشیخ‌صفی‌الدین اردبیلی کم کم‌اولاد شیخ‌صفی مریدان‌بسیار پیدا کردند و سلسلهٔ آق‌قوینلورا منقرض نموده دولت صفویه را تشکیل دادند نخستین شخصی که از این خاندان بپادشاهی رسید اسمعیل است که در چهارده سالگی جلوس کرد (سنه ۹۰٦)

شاه اسمعیل مذهب شیعه را رسمیت داد . چون سپاهیانش کلاهی سرخ برسر داشتند آنان را قزل باش می‌گفتند .

دولت صفویه بزرگترین دولتی است که بعد ازساسانیان درایران تشکیل یافت پادشاهان این سلسله بشمشیر و تدبیر مملکت پرآشوب‌ایران را قرین امن و امان ساختند مردم را بتجارت و زراعت وکسب علوم و فنون تشویق نمودند و حدودکشورایران را از دجله بجیحون وازجبال قفقاز بدریای عمان رسانیدند شغل مهم این سلاطین جنك با دو دشمن بزرك بود : عثمانیان از طرف مغرب وطایفهٔ ازبك ازجانب مشرق .

در زمان شاه اسمعیل شخصی از اعقاب چنگیز خان موسوم به شاهی بیك یا شیبك خان رئیس طایفهٔ ازبك بخراسان حمله می‌آورد و مدعی سلطنت ایران بود . شاه اسماعیل بجنك او رفته اورا گرفتار نموده بهلاکت رسانید .

دشمن دیگر شاه اسمعیل عثمانیها بودند. عثمانیها درآسیای صغیر قوت گرفته وشهر قسطنطنیه را مسخر کرده دولتی بزرك تشکیل داده بودند چون مذهب سنّت داشتند با ایرانیان که شیعی مذهب بودند خصومت می کردند.

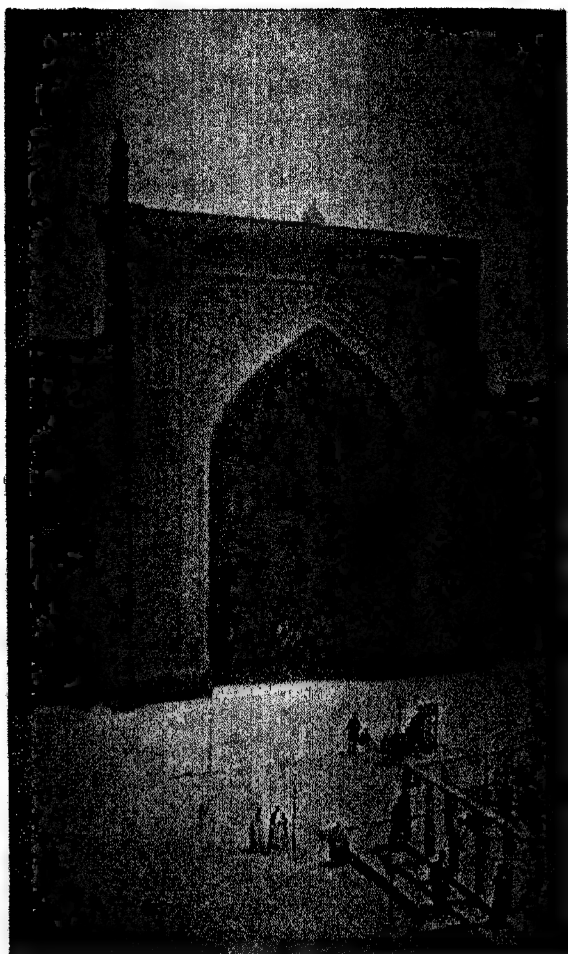
دردشت چالدران نزدیك خوی آذربایجان میان لشکر عثمانی و ایران جنك افتاد شاه اسمعیل شجاعت وجلادت بزرگی ظاهرساخت باشمشیر برهنه بسپاه عثمانی حمله برد وصف آنهارا از هم دریده خودرا بتوپخانه رسانید وزنجیر توب را بشمشیر پاره کرد وچند توپچی را گردن زد اما چون عثمانی ها باتوپ و تفنك جنك می کردند وسپاه ایران هنوز اسلحهٔ آتشین نداشت شاه اسماعیل شکست خورد وسلطان سلیم خان عثمانی وارد تبریز شد لکن چند روز بعد بمملکت خود برگشت و باز شاه اسمعیل آذربایجان را بتصرف آورد وفات این پادشاه در سال ۹۳۰ اتفاق افتاد.

درس شصتم

شاه طهماسب

چون شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل هنگام جلوس بیش ازیازده سال نداشت امراء واعیان تاچندی کار های مملکت را در دست گرفتند وبا یکدیگر بمجادله پرداختند وازبکان درخراسان دست بتاراج نهادند

شاه طهماسب پس ازرسیدن بحد رشد نخستین کاری که کرد مطیع ساختن امراء و استقرار نظم داخلی مملکت بود آنگاه بدفع دشمنان خارج همت گماشت.



مسجد گوهرشاد در مشهد

این پادشاه نیز مانند پدر در شرق وغرب گرفتار ازبکان و عثمانیان بود .

طایفهٔ ازبك هرسال بخراسان دست اندازی می کردند و باغنیمت بسیار بازمی گشتند . شاه طهماسب عزم کرد بکلی دست آنان را کوتاه کند پس لشکر بخراسان برد و عبیدالله خان رئیس ازبکان را شکستی سخت داد اما بازهم ازبك ها مکرر بخراسان آمدند ومغلوب شدند .

سلیمان خان قانونی سلطان عثمانی لشکری گران بایران آورد و تا سلطانیه پیش آمد ولی قبل از آنکه با شاه طهماسب روبرو شود از فرط سرما مجبور بباز گشت شد .

شاه طهماسب برادری داشت القاص میرزا نام رنجیده بخاك عثمانی پناه برد سلطان ترك گمان کرد بدست این شاهزاده می تواند بر ایران غلبه کند پس باسپاهی آراسته بآذربایجان روی آورد اما بازکاری ازپیش نبرد ومراجعت کرد القاص میرزا هم گرفتار و کشته شد .

آخر ایران وعثمانی صلح کردند وشاه طهماسب ازطرف دودشمن شرقی وغربی آسوده گشت وهم خودرا مصروف آبادی شهر ها وترویج صنایع کرد تا اینکه پس از پنجاه و چهار سال فرمانروائی در سنه ۹۸٤ از دنیا رفت .

شاه طهماسب از پادشاهان بزرگوار صفوی است که وطن مارا از هجوم بیگانگان محفوظ داشته است پایتخت شاه طهماسب شهر قزوین بود .



درس شصت ویکم

شاه عباس کبیر

(۱)

بعد از شاه طهماسب پسرش اسمعیل بپادشاهی رسید یکسال ونیم سلطنت کرد وبکاری جز برانداختن شاهزادگان وبزرگان وعیش وطرب نپرداخت پس از فوت او برادرش سلطان محمد تاج برسر نهاد اونیز لیاقتی نداشت در عهد او ایران دوچار اغتشاش وهرج ومرج شد .

مرشد قلیخان که از جملهٔ امراء بود درخراسان عباس میرزاپسر خرد سال سلطان محمد را بپادشاهی اختیار کرد و قزوین راکه پایتخت بود بتصرف آورد .

شاه عباس چون میدانست که مرشد قلیخان عاقبت اورا از میان برخواهد داشت پیشدستی کرد و آن امیر جاه طلب را از بین برداشته خود مستقلاً بکار سلطنت پرداخت (سال ۹۹۶)

شاه عباس بزرگترین پادشاه دورهٔ اسلامی مملکت ماست در جهانگیری و جهانداری نظیر دارای اکبر وانوشیروان عادل است کشور ایران راکه بسبب بی کفایتی اسمعیل و سلطان محمد منقلب شده بود آرام کرد لشکر را نظام جدید داد شهرها را آباد ساخت . شاه عباس نیز مانند اجداد خود ازطرف خراسان گرفتار ازبکان واز جانب آذربایجان دوچار حملهٔ عثمانیان بود .

در سال ۱۰۰۶ شکستی فاحش برازبکان وارد کرد ودست آن طایفهٔ غارتگر را از خاك خراسان کوتاه ساخت .



شاه عباس کبیر

در این اوقات چند نفر تاجر و سیّاح انگلیسی بحضور شاه عباس رسیدند دوبرادر موسوم بشرلی بر آنها ریاست داشتند چون از امرنظام مطلع بودند شاه عباس آنان‌را بخدمت لشکر خود پذیرفت ودراندك‌مدتی قشون ایران صاحب توپخانه شد .

هنگامی که شاه عباس درخراسان سرگرم جنك ازبکان بودعثمانیها نواحی غربی ایران را بتصرف آوردند شاه عباس درحوالی دریاچهٔارومیه لشکر ترك را درهم شکست گویند در این جنك بیست هزار نفر ازلشکر عثمانی کشته شد . سپاه ایران بغداد و موصل و دیار دیگر را تسخیرکرد. عثمانی ها تا چند سال مکرر بجنك آمدند و شکست یافتند تا عاقبت کار بمصالحه کشید ودورهٔ جنگهای ایران وعثمانی بنفع مملکت ما انجام یافت .

درجنگی که شکست برعثمانیان افتادکردی را اسیرکردندودست بسته به پیشگاه شاه عباس آوردند شاه اشارت بکشتن او کرد مرد اسیر ازبیم جان بند را بریده باخنجرکشیده بشاه روی آورد حاضران بیاری پادشاه پیش دویدند و از ازدحام آنان شمعهای مجلس یکباره خاموش شد . درآن تاریکی کسی را یارای آن نبود که دستی برآرد مبادا بشاه آسیبی برسد . پس ازچند دقیقه سکوت واضطراب آواز شاه شنیده‌شدکه گفت «گرفتم» چراغ‌آوردند ودیدند اسیر درپنجهٔ آهنین پادشاه‌گرفتار وپیچان است این واقعه نشان میدهد که شاه‌عباس چه رشادت وقوت قلب و زور سرپنجهٔ داشته است .

درس شصت و دوم

شاه عباس کبیر

(۲)

پرتغالی ها صد سال بود که از راه دریا بخلیج فارس آمده جزایر هرمز وقشم وغیره را مرکز تجارت قرار داده بودند . شاه عباس کبیر راضی نمیشد که بیگانگان درخاك ایران قدرتی داشته باشند پس لشکر بساحل خلیج فارس فرستاده وپرتغالی هارا مغلوب و امیرالبحرشان را اسیر کرد .

شاه عباس مذهب شیعه را در ایران قوّت تمام داد ویك سفر پیاده ازاصفهان بزیارت مشهد حضرت رضا علیه‌السلام رفت شاه عباس نسبت بعیسویان مهربانی ومعاضدت می کرد جمعی کثیر از مسیحیان ارمنستان را بایران آورد ودر اصفهان ومازندران وغیره مسکن داد که بتجارت مشغول باشند .

این پادشاه بزرك میل بسیار بآبادی وساختن ابنیه عالیه داشت اصفهان را پایتخت خود قرار داد و چنان در تزئین آنشهر و ساختن عمارات ومساجد باشکوه اهتمام نمود که هنوز هم شهر اصفهان بنام او افتخار می کند وببزرگی اوگواهی میدهد دراکثر بلاد ومنازل راه های ایران کاروانسرا و آب انبار و پل ساخت چنانکه امروز هرجا بنائی قدیم است مردم آنرا شاه عباسی میخوانند این شهریار عظیم‌الشأن چند مرتبه بممالك اروپا سفیر فرستاده و ایلچی های فرنك را احترام بسیار نموده است هرکس را از مسلمانان یا مسیحیان صاحب هنر ومایل

بتجارت و صنعت میدید درنوازش او مبالغه می کرد و باین تدبیر صنایع
وامور اقتصادی مملکت را بدرجهٔ رسانید که هیچوقت نرسیده بود .

شاه عباس برای نزدیکی بخراسان وجلوگیری ازازبك وترکمان غالباً
بمازندران میرفت شهر اشرف و بندر فرح آبادرا پایتخت دوم خودساخته
بود . برای آسان کردن عبور ومرور لشکریان ومسافرین درمازندران
راهی وسیع ساخت که هنوزهم آثارش نمایان است .

شاه عباس بعد از ٤٢ سال سلطنت درسنهٔ ۱۰۳۸ درگذشت وایران
را آباد ونیرومند بجای گذاشت .

درس شصت وسوم

جانشینان شاه عباس

شاه عباس بزرك چنان انتظامی درکارها داده وبنیان مملکت را
بطوری استوار کرده بود که تاصد سال دولت صفوی بهمان اقتدار و
عظمت سابق باقی ماند و جانشینان شاه عباس با عدم کفایتی که داشتند
ایام سلطنت خودرا بآسایش و فراغت کامل بپایان رسانیدند ملت ایران هم
ازنعمت امن و امان بهره مند شد لکن این آرامش وسکون مردم را سست
وتنبل کرد وخوی جنگجوئی ایرانیان را از میان برد .

در سال ۱۰۳۸ نوهٔ شاه عباس بنام شاه صفی برتخت نشست مرد
وزن خاندان سلطنتی وغالب امراء واعیان را شربت هلاك چشانید در
عهد این پادشاه لشکر ایران طایفه ازبك را در خراسان شکست داد
ولی ازطرف دیگر سلطان مرادخان چهارم پادشاه عثمانی بغداد را گرفته
بممالك عثمانی ملحق ساخت درمقابل ایرانیان هم ایروان را مسخر وپس

ازآن با عثمانیان صلح کردند .

بعد از شاه صفی در سنهٔ ۱۰۵۲ پسرش عباس ثانی که طفلی خرد سال بود پادشاه شد بیست و پنجسال سلطنت کرد در عهد اوایران قرین آسایش بود .

پس از او پسرش شاه سلیمان بپادشاهی رسید چون نه سال بیشتر نداشت کارها در دست وزیر او بود بعدها وزارت بشیخعلی خان رسید که از مردان کاردان بشمار میرفت در عهد این وزیر مملکت آبادورعیت شاد شد .

مدت سلطنت شاه سلیمان ۲۸ سال بود پس از وفات او اعیان مملکت برای پیشرفت کار خود شاه سلطان حسین را که جوانی نالایق وکم عقل بود پادشاهی دادند (۱۱۰۶) این پادشاه عمرخود را درحرم سرا بصحبت زنان وخواجگان و رمالان و فالگیران میگذرانید وهیچ کاری را بی فال و مشورت با منجم و حسابگران شروع نمی کرد تا عاقبت دولت صفوی را منقرض و ایران را بدبخت و ایرانیان را مغلوب مشتی افغان کرد !

درس شصت وچهارم

فتنهٔ افغان

چنانکه دیدیم امراء شاه سلطان حسین کارهای مملکت را بمیل ونفع خود انجام میدادند شاه را خبری ازاوضاع نبود و اگرهم بود کاری از او نمیآمد .

شخصی افغانی میرویس نام باصفهان آمد و از خرابی و اختلال کارها آگاه شد چون بقندهار برگشت طایفه خودرا جمع کرده وحاکم آنجا راکشته خود بحکومت نشست بعد از او پسرش محمود لشکر بکرمان آورد ولی فتحعلیخان وزیراعظم اورا شکست داد فتحعلی خان میخواست بکلی بیخ فساد افغانها را برآورد اما از بدبختی ایران شاه‌سلطانحسین باغوای مفسدین بر وزیر اعظم بدگمان شد و اورا کورکرد دیگر ایران نتوانست لشکر بجنك محمود افغان بفرستد . محمود چون این حال را دریافت باهشت هزار سوار بکرمان ویزد آمد شاه سلطان‌حسین هیچ کاری برای دفع دشمن نکرد امراء هم که بغارت خزانه وپیروی میل وهوس خودسرگرم بودند هیچیك علاج واقعه را پیش ازوقوع نکردند چون افغان‌ها بگاون آباد که یکی ازقراء نزدیك اصفهان است رسیدند لشکریان ایران باتجمل ولباس فاخر و اسلحهٔ مرصع وزین زر نگار از شهر خارج شدند چنانکه گوئی که بعروسی و مهمانی میروند با اینکه شمارهٔ آنها سه برابر افاغنه بود بیك حمله شکست خورده بشهر پناه بردند محمود اصفهان را محاصره کرد و چنان بر اهل شهر تنك گرفت که شاه مجبور بتسلیم شد وبدست خود تاج برسر محمود نهاد و اورا دعا کرد و دوام دولت وشوکت اورا ازخدا خواستارشد (۱۱۳۵) سلسلهٔ صفوی باین ترتیب انقراض یافت .

محمود ابتداء با اهل اصفهان خوشرفتاری میکرد لکن پس‌ازچندی بخوی اصلی بازگشت وجمع کثیری ازبزرگان ودانشمندان وبینوایان اصفهان را بکشت و آخر خودش‌هم دیوانه شد پسرعم او اشرف ویرا کشته‌خود بجایش نشست .

درس شصت و پنجم

نادر شاه افشار

هنگامی که اشرف افغان دراصفهان بآزارمردم مشغول بود سپاه پطر کبیر امپراطور روس ولایت گیلان را گرفت و دولت عثمانی نواحی غربی مملکت مارا تصرف کرده شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین هم که از اصفهان فرار کرده و در قزوین مدعی سلطنت بود سر کردگان ولایات را بیاری خود میخواند ازجمله فتحعلیخان قاجار ازمازندران نزد او آمد و لشکری برای شاه طهماسب آماده کرد .

نادرقلی نامی درخراسان سواری چند بدور خود جمع کرده باحاکم آنجا مشغول جنك وجدال بود وی نیز چون دعوت شاه طهماسب را شنید نزد او رفت و ازسران لشکر اوشد .

نادر فتحعلی خان قاجار را مانع ترقی خود میدید شاه طهماسب را بهلاك او واداشت وخود سپهسالار لشکر شد ومشهد را فتح کرد شاه طهماسب نادر را طهماسب قلی لقب داد .

طهماسب قلی در دامغان با اشرف افغان نبرد کرد و چنان شکستی باو داد که سواران افغان دو روزه خودرا بطهران رسانیدند و راه اصفهان پیشگرفتند نادر ازپی فراریان روان شد درمورچه خورت اصفهان بار دیگر لشکر اشرف را شکست داد .

اشرف ازمهلکه جان بدر برد وباصفهان رسید شاه سلطانحسین را کشته اهل شهر را قتل عام کرد و بجانب شیراز گریخت .



نادر بار دیگر اورا درفارس مغلوب کرد . اشرف بجانب افغانستان رفت ودر راه کشته شد .

نادر پس از دفع افغانها بنظم ولایات ایران پرداخت در نزدیکی همدان عثمانیان را بیك جنك مغلوب وازخاك ایران بیرون کرد .

نادر چون همواره خیال پادشاهی درسر داشت عزم کرد شاه طهماسب را ازپیش بردارد پس شبی اورا باردوی خود دعوت کرد هنگامی که شاه بعیش وطرب مشغول بود اورا بسران سپاه نمود وپرسید آیاچنین شخصی لایق پادشاهی شما هست همه گفتند نه لایق نیست پس نادرطهماسب را بزندان فرستاد وپسر یکسالهٔ اورا پادشاه خواند وخود نایب السلطنه شد . آنگاه بجنك عثمانیان ببغداد شتافت وبعد از زد و خورد بسیار توپال عثمان سردار عثمانی را شکستی فاحش داد روس ها که نواحی شمالی ایران را در دست داشتند چون ضرب شست نادری را دیدند دانستند که باچنان قهرمانی مقابله نتوانند کرد قشون خودرا باز خواندند وولایات ایران کاملًا ازدشمن خالی شد .

نادر در سال ۱۱٤۸ بزرگان وسران ایران را درصحرای مغان گرد آورد وگفت مقصود من ازاین زحمات راندن دشمنان ازخاك ایران بودحال که بمقصود نایل شده‌ام میل دارم کناره بگیرم و رفع خستگی کنم هرکس را میخواهید بپادشاهی بردارید بزرگان وامراء هم آواز گفتند حقا که جز توکسی سزاوار تاج و تخت ایران نیست پس نادر افسر شاهی برسر نهاد وفرمان داد که اختلاف شیعه وسنی که اسباب عداوت ونفاق مسلمین است ازمیان برداشته شود .

درس شصت وششم

جهانگشائی نادر

نادرشاه افشار بدفع دشمنان از داخلهٔ مملکت اکتفا نمیکرد میخواست
مانند سلاطین بزرك جهانگیری و کشورستانی کند پس رو بافغانستان
آورد قندهار وبلخ وکابل را تصرف کرد وباسپاهی جرار بهندوستان
رفت درآن زمان محمدشاه گورکانی سلطنت هند داشت بالشکری عظیم
بمقابلهٔ لشکر نادر آمده شکست خورد ودهلی پایتخت او بدست ایرانیان
افتاد .

نادرشاه جوانمردی وتدبیر کرد و مملکت را باز بمحمد شاه
واگذاشت پادشاه هند در مقابل این فتوّت نفایس وجواهر خزانهٔ خود
را که چندکرور قیمت داشت بنادر تقدیم کرد . . شاهنشاه فاتح ازهند
بترکستان روی آورد بخارا را مسخر وازبکان را مطیع فرمان ساخت .

گویند یکروز درجنگلی می گذشت تیری بطرف او خالی کردند
شاه برپسر خود رضا قلی میرزا بدگمان شد وآن جوان رشید را کور
کرد وبعد پشیمان شد . این واقعه احوال اورا دیگرگون ساخت واز
آن پس بآزار مردم پرداخت وظلمهای فاحش از او سرزد .

ایرانیان ازصمیم قلب نادر را دوست داشتند وازخدا میخواستند
که بحال اول برگردد اما هرروز رفتار وی بدتر میشد تاعاقبت درقوچان
درسال ۱۱۶۰ مقتول گردید .

نادرشاه دوازده سال پادشاهی کرد و سرحدات ایران را بحدود



باستانی رسانید فتوحات این مرد بزرك نام او را در ردیف جهانگشایان عظیم الشأن عالم ثبت کرده است .

جانشینان نادر لیاقت فرماندهی وسلطنت نداشتند تا خزائن نادر باقی بود توانستند درخراسان لشکری نگاهدارند لکن دراندك مدتی دفینه های نادری برباد رفت ومدعیان ازهر طرف قوت گرفتند و اولاد نادر شاه را حتی بحکومت خراسان هم باقی نگذاشتند .

درس شصت وهفتم

کریمخان زند

بعد ازنادر شاه آزاد خان افغان درآذربایجان و محمد حسن خان قاجار در استراباد وکریم خان از طایفهٔ زند دراصفهان و فارس استقلال یافتند .

این سه رقیب چندی باهم جنك کردند ابتداء آزاد خان مغلوب وبکریم خان پناهنده شد پس ازآن محمد حسن خان قاجار شیراز پایتخت کریم خان زند را محاصره کرد لکن بفتح نائل نشد و بمازندران برگشت ودرآنجا بهلاکت رسید .

کریم خان آغا محمد خان پسر محمد حسن خان را نزد خود آورد و ظاهراً درحق او مهربانی بسیار کرده وی را تاپایان عمر خوددر شیراز تحت نظر نگاهداشت .

کریمخان پس از دفع مدعیان سلطنت بر تمام خاك ایران دست یافت اما نام پادشاهی برخود ننهاد بلقب وکیل‌الرعایا اکتفا کرد ازاین

جهت اورا کریمخان وکیل گویند پادشاهی عادل ومهربان وسخی وجوانمرد ومردم دار بود درزمان او اهل ایران چنان آسوده زیستند وبترمیم خرابی های سابق پرداختند که هنوزهم نام آنمرد بزرك را باحترام و حقشناسی برزبان می‌رانند .

کریمخان بعمارت وآبادی میلی وافر داشت درشیراز بناهای عالی ازاو بجای مانده ازجمله بازار ومسجد وکیل است .

در زمان کریمخان لشکر ایـران شهر بصره را فتح کرد و عازم فتح بغداد بود لکن مرك اورا مجال نداد درسنهٔ ۱۱۹۳ بدرود زندگانی گفت .

برادران و اولاد کریمخان لیاقت جانشینی آنمرد بزرك را نداشتند سالی چند با یکدیگر مجادله کردند وکار هیچیك قوامی نگرفت آخرین مرد دودمان زند لطفعلی خان است که جوانی رشید و دلیر بود با آغا محمد خان قاجار جنك های نمایان کرد عاقبت درکرمان دستگیر وبحکم آغا محمد خان کشته شد قتل این سردار جوان دلاور چراغ خاندان زندیه را خاموش کرد .

در باب عدالت و انصاف و مردم داری کریم خان حکایاتی مذکور است گویند شخصی درحضور او فریاد برآورد که مردی تاجرم و دارائی مرا دزدان برده اند کریمخان پرسید وقتی که دزدیدند تو چه می کردی گفت خفته بودم کریمخان ابرو درهم کشید وگفت چرا به خواب رفتی میخواستی نخوابی تاجر جواب داد پنداشتم تـو بیداری کریمخان را این پاسخ مردانه موافق طبع آمد آب دردیدگان بگردانید وفرمان داد تاقیمت مال آنشخص را ازخزانه بدهند و اموال را از دزدان باز ستانند .



درس شصت وهشتم

آغامحمدخان قاجار

در دورهٔ مغول ایل قاجار در ارمنستان اقامت داشت . بعدبفرمان امیر تیمور بایران آمد . شاه عباس کبیر قسمتی ازاین ایل را درصحرای ترکمان ساکن کرد بعد از انقراض صفویه رؤسای قاجار نیز مدعی سلطنت شدند و چنانکه دیدیم محمد حسن‌خان چندی باکریمخان زند مبارزه کرد و بدست امرای قاجار کشته شد .

پسر محمد حسنخان که آغامحمدخان نام داشت درشیراز بودروزی که کریمخان وفات کرد بسرعت خودرا بمازندران رسانید وبحمایت ایل قاجار خود را پادشاه خواند وطهران را پایتخت قرار داد آنگاه بدفع بازماندگان سلسلهٔ زندیه پرداخت‌ودرکرمان‌لطفعلیخان‌را که آخرین شاهزادهٔ زندیه بود بهلاکت رسانید .

ازجنگهای معروف آغا محمدخان فتح تفلیس است که‌درسنهٔ ۱۲۰۹ اتفاق افتاد .

سال بعد آغامحمدخان درطهران‌رسماً تاجگذاری کرد ومجدداًلشکر بقفقاز کشید وقلعهٔ شوشی را بتصرف آورد .

بعد از این فتح مؤسس سلسلهٔ قاجار در سن ۶۳ سالگی بدست ملازمان خودکشته شد .

درس شصت ونهم

فتحعلیشاه قاجار

فتحعلی شاه برادر زادهٔ آغا محمد خان بود و بابا خان نام داشت چون آغا محمد خان اولاد نداشت پسر برادر خود را به ولیعهدی اختیار کرد .

باباخان پس از کشته شدن آغا محمد خان از فارس بطهران آمد وبرتخت نشست و فتحعلیشاه نامیده شد (سال ۱۲۱۲)

جنك ایران و روس

چون حاکم گرجستان خودرا بحمایت دولت روس درآورده بود اهالی آن ولایت از پادشاه ایران استمداد کردند فتحعلیشاه بسرداری عباس میرزا پسر وولیعهدخود که والی آذربایجان بود لشکری بگرجستان گسیل داشت دولت روسیه نیز لشکری فرستاد .

دورهٔ اول جنك ایران و روس هشت سال طول کشید و درسنهٔ ۱۲۲۸ بموجب عهد نامهٔ گلستان ختم شد و گرجستان وبعضی ولایات دیگر بدولت روس تعلق گرفت .

دیگر ازحوادث این زمان جنك ایران وعثمانی است چون مأمورین آندولت بایرانیان بدرفتاری میکردند عباس میرزا ولیعهد ایران کردستان عثمانی را متصرف شد .

لشکری هم بسرداری محمدعلی‌میرزا دولتشاه پسردیگر فتحعلیشاه تا نزدیك بغداد پیش رفت همه‌جا غلبه بالشکرایران بود عاقبت درسال ۱۲۳۹ دولتین صلح کردند

بعد از معاهدهٔ گلستان میان ایران وروس تاچهار سال صلح برقرار بود پس از آن مجتهدین ایران حکم جهاد دادند و مردم را بجنك روس دعوت کردند فتحعلیشاه ناچار شد لشکری بسرداری عباس میرزا نایب السلطنه بگرجستان روانه کند روسیه نیز لشکری عظیم بقفقاز فرستاد ودرنزدیکی گنجه باعباس میرزا مصاف دادند .

آخرالامر لشکر ایران مغلوب شد و تبریز بدست روسها افتاد ،

عباس میرزا درقریهٔ ترکمانچای عهد نامهٔ که بنام این قریه معروف است بادولت روس منعقد ساخت . دولت ایران ده کرور تومان بعنوان خسارت جنك بروس داد وولایاتی راکه آنطرف رود ارس است بآندولت واگذاشت [سنهٔ ۱۲۴۳]

درسال ۱۲۴۹ عباس میرزا فوت کرد وفتحعلیشاه بااینکه پسران متعدد داشت ولیعهدی خودرا بمحمدمیرزا پسر اوداد وخود درسنهٔ ۱۲۵۰ پس از سی وهشت سال پادشاهی در اصفهان درگذشت .

درس هفتادم

محمد شاه

هنگامی که فتحعلیشاه جهان را وداع کرد محمد میرزا ولیعهد او در آذربایجان بود بدستیاری وزیر خود میرزا ابوالقاسم قایمقام بطهران آمد وبرسریر سلطنت جای کرد واعمام خودرا که داعیهٔ پادشاهی داشتند باطاعت آورد .

صدر اعظم این پادشاه درابتداء قایمقام فراهانی وپس ازاوحاج میرزا آقاسی بود .

محمدشاه علیل المزاج وضعیف النفس بود لشکری برای فتح هرات

بسمت افغانستان فرستاد هرات را مدتی درمحاصره داشت دولت انگلیس چون دریافت که عنقریب محمدشاه هرات را خواهد گشود کشتی جنگی بخلیج فارس فرستاد .

محمد شاه دست ازهرات برداشته بطهران باز گشت و درسنهٔ ۱۲۶٤ وفات یافت مدت سلطنتش ۱٤ سال بود .

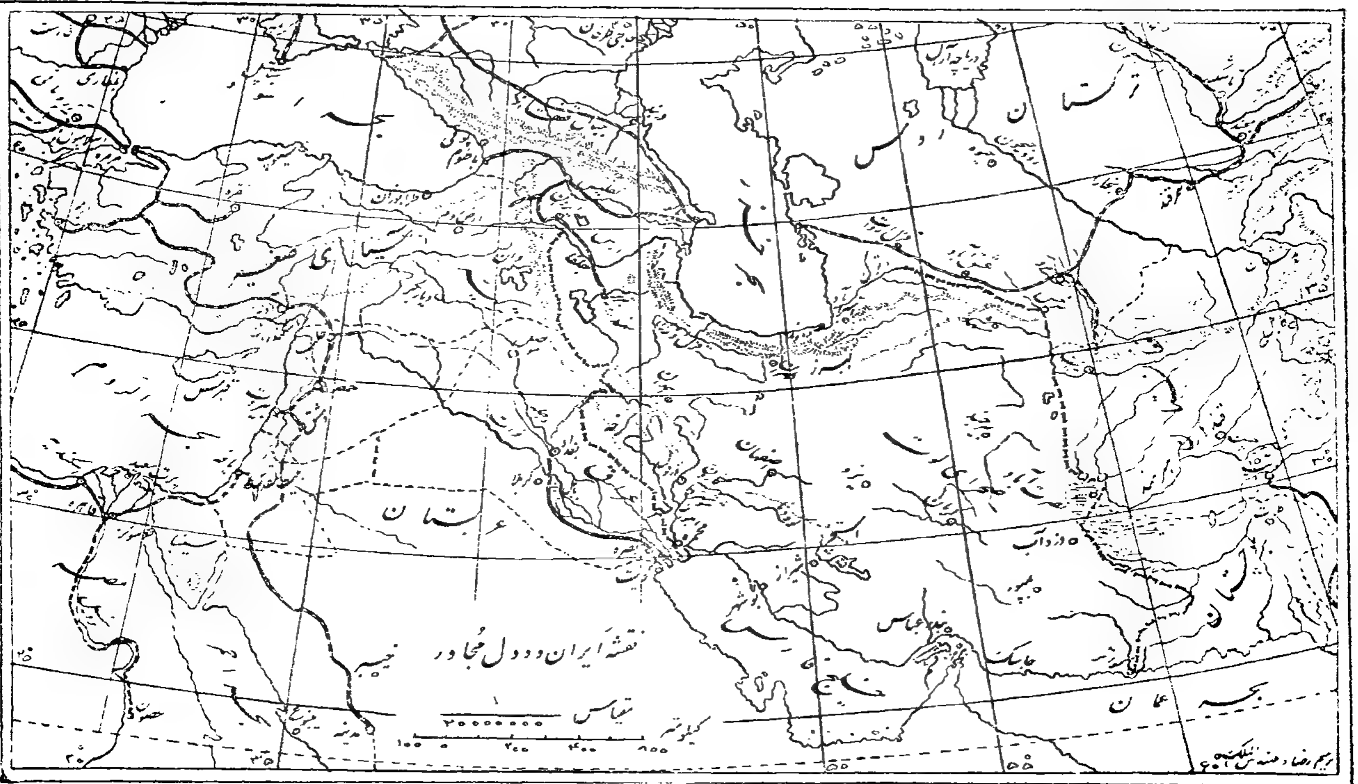
درس هفتاد ویکم

ناصرالدین شاه

پس از وفات محمدشاه ناصرالدین میرزا ولیعهد که جوانی شانزده ساله بود از تبریز بطهران آمد (۱۲۶٤) و برتخت نشست میرزا تقی خان امیرکبیر را منصب صدارت و لقب اتابیکی داد این صدر اعظم باکفایت در اندك مدتی کار لشکر ومالیه را قرین انتظام کرد وگردنکشان را باطاعت آورد مملکت را از راهزنان و یاغیان بپرداخت و در طهران مدرسهٔ دارالفنون را بنا نهاد .

عاقبت حسودان و مفسدان بجاه و مقام او رشك بردند و آنقدر سعایت کردند که شاه از وی بدگمان شد و اورا بکاشان فرستاد سپس فرمان داد او را بقتل رسانیدند و ایران ازوزیری کارآگاه و نیکخواه محروم گردید . درسنهٔ ۱۲۷۱ ناصرالدین شاه لشکری بجلوگیری خان‌خیوه فرستاد که باچهل هزار نفر روی بخراسان نهاده بود دوسپاه در سرخس مصاف دادند خان‌خیوه کشته شد .

درسال ۱۲۷۲ سلطان‌مرادمیرزاحسام‌السلطنه بفتح هرات مأمور شد آنشهر را پس از محاصرهٔ طولانی تسخیرکرددر این موقع دولت انگلیس


نقشهٔ ایران و دول مجاور
مقیاس
۱
۲۰۰۰۰۰۰۰
کیلومتر
۱۰۰ ۰ ۲۰۰ ۴۰۰ ۸۰۰
بحر خزر
روس
ترکستان
عربستان
اصفهان
شیراز
بندر عباس
بحر عمان
دریاچهٔ آرال
سمرقند
کرمان
بغداد
خیبر
مدینه
بوشهر
جاسک

قشون به‌بندر بوشهرومحمره فرستاد وسپاهیان ایران‌را درآنجا شکست داد وچندان پا فشاری کردکه‌ناصرالدین‌شاه مجبور شد لشکر خود را بازخواند وازتصرف هرات چشم بپوشید .

ناصرالدین شاه سه سفر بفرنگستان رفت وپس ازپنجاه‌سال‌سلطنت درماه‌ذی‌القعده ۱۳۱۳ درحرم حضرت‌عبدالعظیم بدست میرزارضای کرمانی مقتول گردید .

ازجملهٔ وزرای زمان ناصرالدین شاه میرزا حسینخان مشیرالدوله است که مردی با کفایت‌وآشنا بتمدن واوضاع اروپا بود . مسجد سپهسالار و عمارت بهارستان که اکنون مجلس شورای ملی است از آثار او است .

درس هفتاد ودوم

مظفرالدین شاه

پس ازمرك ناصرالدین شاه مظفرالدین شاه که ولیعهد و صاحب اختیار آذربایجان بود بطهران آمد .

این پادشاه که چهل سال ازعمرخودرا ببطالت گذرانیده بود ازحال مملکت فارغ وازاوضاع عالم غافل بود .

افراط درخوشگذرانی جسم و روح اورا ضعیف ومزاجش را علیل کرده بود باجلوس او حال رعیت که بد بود بدتر و دست حکام بتعدی گشوده تر شد و پریشانی اوضاع مملکت برهمه کس ظاهر و هویدا گردید .

مظفرالدین شاه مانند پدر سه بار باروپا سفرکرد و چون خزانه

دولت خالی بودمبالغ گزافی برای خرج مسافرت ازدولت روس قرض نمود

درزمان صدارت عین‌الدوله مردم که از اوضاع دلتنك بودند تجمع کردند واز مظفرالدین شاه اجرای عدالت وعزل صدراعظم را خواستند .

عین‌الدوله برای خاموش کردن مردم بقوۀ قهریه متوسل گردید این اقدام برهیجان مردم افزود و دامنۀ آشوب تابولایات و ایالات توسعه یافت .

مظفرالدین شاه چون کار را باین پایه دید ومعلوم کرد که عین‌الدوله اورا ازحال مردم بی‌خبر گذارده و رعیت را بیچاره ومضطر ساخته است بعزل اوفرمان داد .

ودر تاریخ ١٤ جمادی‌الثانیه ١٣٢٤ فرمان مشروطه را صادر نموده واجازه داد که ملت نمایندگانی انتخاب کرده مجلس شورای ملی تشکیل دهد ووکلاء قوانین مفیده وضع کنند ومراقب اجرای عدالت وجمع و خرج مالیات باشند .

درس هفتاد وسوم

محمدعلی شاه

مظفرالدین شاه پس از امضای فرمان مشروطه وفات کرد ومحمد علی میرزا پسر او بسلطنت رسید .

محمدعلی شاه بحکم غرور جوانی وتحریك اطرافیان خود برآن شدکه اساس مشروطه را که پدرش برقرار نموده بود برهم زند .

پس از کشمکش بامشروطه خواهان مجلس را بتوپ بست ووکلاء را

متفرق ساخت و لشکری بآذربایجان فرستاد که چند ماه شهر تبریز را درمحاصره داشت لکن موفق بفتح نشد .

مشروطه خواهان از گیلان و اصفهان رو بطهران گذاشتند وپایتخت را متصرف گشتند و محمد علیشاه را معزول کردند وپسر دوازده ساله وی احمد میرزا را بسلطنت برداشته عضدالملك را که از رؤسای قاجاریه بود بنیابت سلطنت معین نمودند .

پس از چندی عضدالملك وفات یافت و ابوالقاسم خان ناصرالملك نایب‌السلطنه گردید .

در این وقت محمدعلی میرزا ازجانب شمال وبرادرش سالارالدوله ازسمت مغرب بعزم تسخیر طهران رو آوردند ولی نزدیك پایتخت شکست سختی خورده فرار کردند .

در انقلاب مشروطیت دولت روس مداخلهٔ خودرا در امور ایران آشکار کرد وبخراسان وآذربایجان لشکر فرستاد

سپاهیان روس در ایام توقف در ایران مظالم بسیار مرتکب شدند ازجمله آنکه در مشهد صحن وگنبد حضرت رضا «ع» را بتوپ بستند وجمعی زوار بیگناه را بقتل رسانیدند ودرتبریز تنی چندازمشروطه خواهان را اعدام کردند .

ازوقایع مهم این زمان جنك بزرك اروپا ست که در۱۹۱٤ میلادی شروع ودر ۱۹۱۸ میلادی ختم شد .

دراین جنك اغلب دول اروپا وامریکا و بعضی دول آسیا شرکت جستند ولی دولت ایران بیطرف ماند .

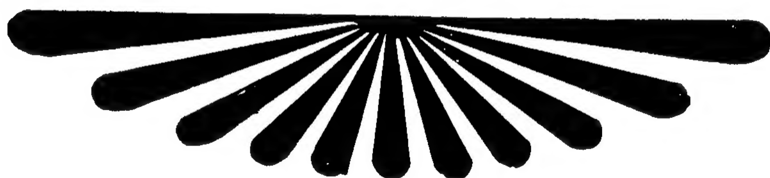
درنتیجه جنك بین‌الملل قسمت های آباد اروپا رو بویرانی نهاد ونفوسی کثیر تلف شد و وقفهٔ عظیم در تجارت ممالك حاصل آمد وبه

ممالك بی طرف مانند ایران نیز خسارات مالی و تلفات جانی بی‌شمار وارد گردید .

درزمان سلطنت احمدشاه رشته انتظام مملکت گسیخته و امنیت از طرق وشوارع برداشته شد واختلال کلی درامور مملکت پدیدار گشت

احمدشاه درمدت قلیل سلطنت خود سه بار باروپا رفت درسفر سوم اقامت او دراروپا بطول انجامید بالاخره مجلس شورای ملی درنهم آبان ۱۳۰٤ اورا ازسلطنت خلع وانقراض‌سلطنت قاجاریه را اعلام‌نمود

احمد میرزا در تاریخ اسفند ماه ۱۳۰۸ شمسی درپاریس وفات کرد





اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رضا شاه پهلوی

خلد الله ملکه و سلطنته

درس هفتاد وچهارم

آغاز سلطنت پهلوی

دروقتی که ایران بمنتهای ضعف ومذلت رسیده بود عشایریاغی شده - شهرها در دست اشرار - دهات سوخته - خزانه خالی - لشکر پراکنده و بعض ولایات در تصرف قشون خارجی بود ، ناگاه آفتاب نیکبختی ایران طالع گردیده **اعلیحضرت رضاشاه پهلوی** در ۳ اسفند ماه ۱۲۹۹ شمسی طهران را متصرف شدندوزمام امور را در کف با کفایت خویش گرفتندچندی وزیر جنك ومدتی رئیس الوزراء بودند ودر تاریخ آذرماه ۱۳۰٤ بتخت سلطنت جلوس فرمودند .

درزمان این شهریار چندان اصلاحات اساسی در کلیهٔ شئون اجتماعی و امور اداری رخ داده است که تفصیل آن در خور کتب مبسوطه میباشد وبیان آنچه این پادشاه معظم دراحیاء وانتظام لشکر و قهر یاغیان و اصلاح مالیه وعدلیه وترویج معارف وآبادی بلاد واحداث شوارع و ایجاد راه آهن و غیره کرده است دراین مختصر نمی گنجد هنوز این کار های بزرك مقدماتی است برای نتایجی که در آتیه بر حسب استعداد کشور بمنصه ظهور خواهد رسید .

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

شرکت مطبوعات